

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قطعه‌ای
از آسمان

میباشد

مریم طحان

مقدمه

هنگامی که در سی و یکم شهریور ۱۳۵۹ شیپور نبرد حق علیه باطل در جبهه‌های جنگ به صدا در آمد، کمتر کسی گمان می‌برد که اردوگاه‌های جنگی در پشت جبهه‌ها و جای‌جای منطقه نبرد، روزی زیارتگاه و خانقاه عاشقان شود. اما بلافاصله پس از خاموشی آتش توپخانه‌ها، آن پیر و مقتدای رزمندگان، در پیامی این نوید را داد و خطاب به فرزندان برومندش چنین سخن گفت: «در آینده ممکن است افرادی آگاهانه یا از روی ناآگاهی، در میان مردم این مسأله را مطرح نمایند که ثمره خون‌ها و شهادت‌ها و ایثارها چه شد. این‌ها یقیناً از عوالم غیب و از فلسفه شهادت بی‌خبرند و نمی‌دانند کسی که فقط برای رضای خدا به جهاد رفته است و سر در طبق اخلاص و بندگی نهاده است، حوادث زمان به جاودانگی و بقا و جایگاه رفیع آن لطمه‌ای وارد نمی‌سازد. و ما برای درک کامل ارزش و راه شهیدان مان

فاصله طولانی را باید بپیماییم و در گذر زمان و تاریخ انقلاب و آیندگان آن را جستجو نماییم. مسلم خون شهیدان، انقلاب و اسلام را بیمه کرده است. خون شهیدان برای ابد درس مقاومت به جهانیان داده است. و خدا می‌داند که راه و رسم شهادت کور شدنی نیست؛ و این ملت‌ها و آیندگان هستند که به راه شهیدان اقتدا خواهند نمود. و همین تربت پاک شهیدان است که تا قیامت مزار عاشقان و عارفان و دلسوختگان و دارالشفای آزادگان خواهد بود.»

و هنوز گرد و غبار میادین نبرد فرو ننشسته بود که خیل عاشقان به سوی سرزمین‌های نور رهسپار شدند. این مسافران، می‌خواستند از تک‌تک آن لحظات بشنوند و جای‌جای مناطق را ببینند تا روح و جان‌شان با مردان مرد این دیار عجین شود و جرعه‌ای از پیاله عرفان ناب که از شهادت سرچشمه گرفته است، بنوشند. و به راستی که این دروازه‌های بهشت، امروزه خانقاه عاشقان شهادت است و زائرانش با بوی شهیدان قوت می‌گیرند.

مجموعه کتاب‌های «قطعه‌ای از آسمان» قصد دارد تا امر مقتدای عاشقان و ولی امر مسلمین را البیک گوید؛ آن‌جا که فرمودند: «منطقه بیت‌المقدس را نشان می‌دهید، یک مقدار بیابان است، معلوم است که نیروهایی بودند. این که شناسنامه این منطقه معلوم

باشد، معلوم بشود که این جا چه اتفاقی افتاده، چه شد که نیروهای مسلح به فکر افتادند که از این منطقه حملات خود را شروع کنند، چطور شد که این چهار مرحله یا پنج مرحله عملیات بیت المقدس پیروز شد، چه رنج‌هایی را رزمندگان در این عملیات متحمل شدند تا توانستند به پیروزی برسند، پیروزی چطور به دست آمد، این جا را باید آن کسی که می‌رود، بداند. برای هر یک از مناطق مهم شناسنامه درست کنید، یک شناسنامه منطقی، نه کتاب مفصل.»

مجموعه کتاب‌های قطعه‌ای از آسمان، شناسنامه تمام مناطق خاطره‌انگیز را پیش روی مخاطبان قرار می‌دهد. نویسندگان این مجموعه بر آنند تا علاوه بر ذکر مشخصات و مختصات هر مکان، با یادآوری خاطرات تاریخ‌سازان آن، مشتاقان را به آن لحظات ناب رهنمون باشند. امید که بتوان قطره‌ای از عطش زائران و مخاطبان را برآورده ساخت.

ستاد مرکزی راهیان نور

سازمان هنری و ادبیات

دفاع مقدس

۱ فصل یکم

«بعد از ظهر یکی از آخرین روزهای ماه مبارک رمضان در خرداد سال ۱۳۶۰ بود و ما ۹ نفر در پایگاه مان در شهر مهاباد بودیم. نزدیک غروب، راننده پایگاه آمد و آب انبار را پر کرد. ما هم سوار وانت نیسان شدیم تا دوری در میدان بزنیم. من پیش راننده نشسته بودم. تازه از پایگاه دور شده بودیم که متوجه شدم اسلحه ام را جا گذاشته ام. زود به راننده گفتم نگه دارد. سریع برگشتم و سلاحم را برداشتم، اما در همین فاصله، ماشین را با نارنجک تخم مرغی^۱ زدند. ۹ نفر از بچه های ما داخل ماشین بودند که همه به جز یکی، در یک لحظه به شهادت رسیدند و میان شعله های آتش می سوختند.

۱. نارنجک تخم مرغی، سلاحی دسته دار (به نام ام. پی. ۴۰) است که گلوله ای مثل نارنجک دارد که با شلیک پرتاب می شود..

لحظات تلخی بود. پیکر پاک شهدا میان آتش می سوخت و ما قادر به نزدیکی به آن حرارت ذوب کننده نبودیم. در تماس با ستاد، دستور داده شد به ماشین نزدیک نشویم و به پایگاه برگردیم.

تعداد دموکرات‌ها و کومله‌ها در سطح شهر مهاباد زیاد بود و درگیری در آن شرایط، تلفات را خیلی بیشتر می کرد. تا شب نمی دانستیم که یکی از آن برادران، در لحظهٔ انهدام ماشین، خودش را به بیرون پرت کرده و زخمی شده است. سه تیر از ناحیهٔ شکم خورده بود. بعدها تعریف می کرد که آمدند به من تیر خلاص بزنند، اما وقتی دیدند با آن وضع کنار جوی آب بی حرکت افتاده‌ام، گفتند که احتیاج نیست، مرده؛ و رفتند. آن شب نگهبان پایگاه دیده بود که یک نفر از سمت میدان خودش را به سوی پایگاه می کشاند. به کمک بچه‌ها او را نجات دادیم.

آن شب به ما آماده‌باش کامل داده شد. گفته بودند به خیال این که نیرویی در پایگاه نمانده، حتماً حمله خواهند کرد. ما هم با دل‌هایی داغدار، آن شب منتظرشان شدیم. ساعت ۱۰ شب بود و من جلوی پایگاه نگهبانی می دادم که متوجه

شدم دو نفر از خیابان گذشتند. همه به ترفند آن‌ها آشنا بودیم. قبل از حمله، دو نفر از جلوی پایگاه مورد نظر می‌گذشتند. اگر نیروهای پایگاه عکس‌العمل نشان می‌دادند، می‌رفتند و اگر نیروها کاری با آن‌ها نداشتند و یا آن‌ها را نمی‌دیدند، نفرات بعدی که دورتر کمین کرده بودند، وارد عمل می‌شدند.

آن شب، من با دیدن آن دو نفر، به بچه‌ها گفتم: «کاری‌شان نداشته باشید. روی زمین دراز بکشید و آماده باشید.»

چند نفر از بچه‌ها، از پایگاه خارج شدند و کنار خیابان موضع گرفتند. به زودی دموکرات‌ها به سمت پایگاه حرکت کردند و وقتی به نزدیکی ما رسیدند، بچه‌ها آن‌ها را به رگبار بستند. در همان لحظهٔ اول، چند نفرشان کشته شدند. آن شب دوبار به ما حمله کردند، ولی نتوانستند پایگاه را تصرف کنند. یک بار دیگر، خبر آوردند بچه‌ها کنار کوچه درگیر شده‌اند. جای معطلی نبود. به کریم گفتم: «زود باش. این بچه‌ها نمی‌دانند چگونه باید وارد عمل بشوند.»

نیروهایی که با دموکرات‌ها درگیر شده بودند، تازه از آبدلی اعزام شده و نحوه درگیری را نمی‌دانستند. دقایقی بعد خبر رسید درگیری شدید شده و بچه‌ها دارند عقب می‌کشند. خودم نزدیک پل رفتم تا جریان را از نزدیک ببینم.

دموکرات‌ها را دیدم که از خیابان، بین پل و میدان گوزن‌ها، در حالی که مردم عادی را به عنوان سپر جلوی خودشان گرفته‌اند، عبور می‌کنند. در واقع، خودشان را به پشت سر بچه‌های ما می‌رساندند و تیراندازی می‌کردند. مجبور شدم به آن‌ها تیراندازی کنم. درگیری به چند خانه هم کشیده شده بود. به آر.پی.جی متوسل شدیم، اما قسمتی از آن شکسته بود و کار نکرد. بچه‌ها تیربار آوردند. آتش تیربار ما، آن‌ها را خاموش کرد. بعد از دقایقی، توسط بیسیم به ما دستور داده شد به تدریج بچه‌ها را عقب بکشیم و داخل پایگاه خودمان برگردیم. اما درگیری طوری بود که با ادامه‌اش، تلفات ما بیشتر می‌شد. در این لحظات، کریم به من گفت: «من می‌روم آن طرف خیابان.»

گفتم: «نه، من...»

نگذاشت جمله‌ام را کامل کنم. گفت: «تو اگر شهید بشوی، مادرت غصه می‌خورد، اما من... حالا تیراندازی کن تا بتوانم رد شوم.»

با رفتن کریم، به آن سمت مسلط‌تر شدیم. درگیری از هر طرف شدت گرفت. من و کریم، در هر فرصتی همدیگر را صدا

می‌زدیم. از میان صدای گلوله‌های دوزمانه، صدای او را از آن سوی پل به راحتی تشخیص می‌دادم. ناگهان صدایش تغییر کرد و هر چه صدایش زدم، بی‌جواب ماند. با ناراحتی، حدس زدم دموکرات‌ها او را از پشت هدف گرفته‌اند.

به سختی خودم را داخل سنگر کریم انداختم. کریم شهید شده بود و هنوز از دهانش خون می‌آمد. هر چه کردم او را به دوش بکشم و به سمت پایگاه برگردم، نتوانستم. زورم نمی‌رسید. او هیکل ورزیده‌ای داشت و من با ناراحتی و اضطراب، شرایط سختی را تجربه می‌کردم. هیچ یک از بچه‌های خودمان آن دور و بر نبودند. خودم به بچه‌های آبعلی گفته بودم به پایگاه برگردند و حال با جنازه دوست شهیدم در میان دشمن تنها مانده بودم.

اسلحه‌اش را روی دوشم انداختم تا دستانم آزاد باشد. تصمیم گرفته بودم به هر قیمتی او را عقب ببرم. ترسم از این بود که جنازه بماند و دموکرات‌ها پس از رفتن من، او را در آتش بسوزانند؛ کاری که قبلاً در مورد پیکر دیگر شهدای ما انجام داده بودند.

تنها کاری که می‌توانستم بکنم، کشیدن جنازه کریم روی

زمین بود. پایش را گرفته و چند متر روی زمین می‌کشیدم. بعد پشت درخت‌ها می‌رفتم و درگیر می‌شدم. آن قدر این کار را ادامه دادم تا از حوزه خطر خارج شدم و خواستم او را روی دوشم بیندازم. وقتی دیدم صورتش به خاطر کشیده شدن روی زمین زخمی و خونی شده، خیلی شرمنده شدم. دلخوشی‌ام این بود که پیکر شهید به دست دموکرات‌ها نیفتاده.

بالاخره نزدیک پایگاه رسیدم و بچه‌ها به کمکم آمدند. وقتی ساک کریم را باز کردم تا وسایلش را جمع کنم، دیدم میان وسایلش، یک کفن هم هست. از یادآوری حضور پدرش، درست یک روز قبل از شهادتش، بدجوری به هم ریخته بودم، اما چاره‌ای نبود و تازه این‌ها اول ماجرا بود^۱

□ مه‌آباد که به کردی «مه‌آباد» خوانده می‌شود، یکی از شهرهای کردنشین در جنوب غربی استان آذربایجان غربی است که ۲۵۹۲ کیلومتر مربع وسعت دارد. شهرستان مه‌آباد به مرکزیت شهر مه‌آباد، در ۱۲۰ کیلومتری جنوب شرقی ارومیه،

۱. نورالدین پسر ایران، خاطرات سیدنورالدین عافی، تدوین معصومه سپهری،

تهران، سوره مهر ۱۳۹۰. صص ۵۲ - ۵۱

مرکز استان، که از شمال به میاندوآب، از غرب به نقده و پیرانشهر، از شرق به بوکان و از جنوب به سردشت محدود است.

نام این شهر در دوره قاجار، به زبان ترکی ساوجبلاغ (در لهجه مهابادی: سابلاغ) به معنی «چشمه سرد» بود که در زمان رضاخان به مهاباد تغییر داده شد.^۱ مهاباد را مادآباد و مه‌آباد نیز گفته‌اند که اگر به معنای جایی باشد که همیشه مه‌آلود است، با واقعیت وفق نمی‌کند. در فرهنگ فارسی برهان قاطع، درباره‌ی واژه مهاباد چنین نوشته شده: «نام اولین پیغمبری که به عجم مبعوث شد و کتابی آورد که آن را «دساتیر» خوانند. بعضی نیز بر این اعتقاد هستند که مهاباد به معنای جایی است که بزرگان آن جا را آباد کرده‌اند.»

مهاباد به دلیل داشتن موقعیت جغرافیایی ممتاز، با وجود دشت‌ها و جلگه‌های حاصل‌خیز، در شمار قدیمی‌ترین سکونت‌گاه‌های بشری به شمار می‌رود. تحقیقات مورخین و آثار کشف شده توسط باستان‌شناسان حاکی از آن است

۱. اطلس راهنما ۱۲؛ آذربایجان غربی در جنگ با ضدانقلاب و دفاع مقدس، رضا صادقی، تهران، رشدیه، ۱۳۹۱، ص ۶۲

که منطقهٔ مهاباد، حداقل از سده‌های اول هزارهٔ اول پیش از میلاد مسیح یکی از مناطق مسکونی ایران باستان بوده است. یکی از این آثار، کتیبه‌ای به خط میخی منسوب به «مینوآ» می‌باشد که بین سال‌های ۸۱۲ تا ۷۷۸ قبل از میلاد، سلطنت داشته است. آثار دیگری مانند پلکان‌های سنگی و راهروهای زیرزمینی مشهور به «برده‌کنته» کشف گردیده که بر نفوذ و هجوم قوم دیگری به نام وانی‌ها به منطقه دلالت دارد. از دورهٔ مادها نیز آثاری از جمله یک گور به نام فقره‌قا (فرهادگاه) به جا مانده است.

این منطقهٔ قدیمی در زمان‌های پیشین، مرکز نواحی کردنشین بوده و بطليموس آن را «داروشاه» و راولیستون به نام «داریاس» نامیده است. امروزه در ۳ فرسخی شهر فعلی، روستایی به نام دریاز (دریاس) مشهود است که از قرار معلوم، شهر داریاس در همین نقطه واقع بوده است.

با هجوم آشوریان، آرامش از این منطقه رخت می‌بندد؛ به طوری که تا دورهٔ هخامنشیان، زندگی در این منطقه تنها در دژها و مناطق کوهستانی، با حکمرانی‌های قبیله‌ای و اقتصاد شبانی ادامه داشته است. در عصر هخامنشی، امنیتی

نسبی در آن برقرار شد، ولی به دلیل این که این منطقه یکی از گذرگاه‌های یونانیان برای حمله به ایران بود، دوباره ناامن گشت. در زمان اسکندر مقدونی، بخشی از آتوپاتن ماد بود که ژنرال هخامنشی آتروپات و سپس جانشینانش بر آن جا حکومت کردند.^۱

این منطقه به دلیل تهاجم مکرر یونانیان صدمات فراوانی دید. برای همین یکی از مجرب‌ترین شاخه‌های پارتیزانی ارتش اشکانیان در این منطقه استقرار یافت. تا دوره ساسانیان نیز منطقه، موقعیت حساس خود را حفظ کرد.

در دوره صفویه، ایالات غرب ایران میدان مبارزه و برخورد‌های دوامپراتوری صفویه و عثمانی بود و حکام محلی در ولایات باختر، به مقتضای توانایی یکی از دوامپراتوری، هر بار تابع یکی از آن‌ها می‌شد. مهاباد در ابتدا آبادی کوچکی بود تا این که در سال ۱۰۳۸ قمری، اواخر حکومت شاه‌عباس صفوی، بداق‌سلطان، حاکم ایل مکری، محل حاکمیت خود را به مهاباد انتقال داد و با اقدامات عمرانی متعدد، این شهر

۱. بنگرید به: تاریخچه شهر مهاباد، سایت دانشگاه آزاد مهاباد

را توسعه بخشید.^۱ این شهر تا اواسط سده نوزدهم به مدت ۴۰۰ سال مرکز حکومت محلی مکرری بود؛ حکومتی که در این شهر اقدام به ضرب سکه کرد.^۲

مهاباد در دهه‌های گذشته آشوب‌های سیاسی زیادی به خود دیده است. این شهر مرکز ناسیونالیسم کردها بود و در دوران پس از انقلاب اسلامی، به مدت کوتاهی تحت کنترل گروه‌های ضدانقلاب درآمد.

□ آب و هوای مهاباد، با توجه به قرار گرفتن در شمال غربی ایران، بر حسب پستی و بلندی متغیر است. در قسمت‌های کوهستانی، سردسیر و ییلاقی و در قسمت‌های جلگه و جنگلی متعادل است. تابستان‌ها خنک و زمستان‌ها، بسیار سرد و پر برف می‌باشد.^۳

مهاباد در میان کوه‌های «کندی شیخان» و «میدان استر» واقع شده و به نگین آذربایجان غربی مشهور است. از جاذبه‌های گردشگری طبیعی این شهر می‌توان به رودخانه و سد مهاباد

۱. پرتال شهرداری مهاباد www.mahabadcity.ir

۲. پرتال شهرداری مهاباد www.mahabadcity.ir

۳. گزارش ایستگاه هواشناسی مهاباد www.irimo.ir

که یکی از نزدیک‌ترین سدها به محلات مسکونی در جهان است و «غار سهولان» و «برده‌گوش»^۱ اشاره کرد.

آثار تاریخی این شهر عبارتند از: حمام تاریخی میرزارسول (موزه مردم‌شناسی)، حمام لج، سنگ‌نگاره‌های خره‌هنجیران، دژ قلات‌شاه، برده‌کنته، آرامگاه بداق سلطان، پل ممیند، فقرگاه، حوض خانه‌های رستم‌بیگ و شاه‌درویش و مسجد جامع سرخ، قدیمی‌ترین مسجد که در زمان بداق سلطان ساخته و در زمان شاه‌سلیمان صفوی تکمیل شد.^۲

مردم مهاباد به زبان کردی سورانی بالهجهٔ مَکری یا مَکریانی تکلم می‌کنند. دین اکثر مردم مهاباد اسلام و مذهب‌شان سنی شافعی است. جمعیت مهاباد ۱۴۷،۲۶۸ نفر در سال ۱۳۹۰ بوده است. بر اساس نتایج آمارگیری سال ۱۳۸۵ شهر مهاباد چهارمین شهر پرجمعیت آذربایجان غربی و پنجمین شهر بزرگ کردنشین ایران محسوب می‌شود.^۳

۱. بحران بالا می‌گیرد؛ روایت ناآرامی‌های مناطق کردنشین، جعفر شیرعلی‌نیا و یزدان کریمی، تهران، فاتحان، ۱۳۸۹، ص ۷۹

۲. سایت تبیان www.tebyan.net، ۱۳۸۷/۱۱/۱۴

۳. پایگاه اینترنتی مرکز آمار ایران www.amar.org.ir

بر اساس تقسیمات کشوری، این شهرستان شامل دو
بخش مرکزی و خلیفان است که در مجموع دارای ۲۲۴
روستای دارای سکنه می‌باشد.^۱

۱. تاریخچه شهر مهاباد، سایت دانشگاه آزاد مهاباد www.iau-mahabad.ac.ir

۲ فصل دوم

مهاباد اولین شهری بود که پس از پیروزی انقلاب اسلامی بحرانی شد و ضدانقلاب آن را محاصره کرد؛ لیکن شورش و بحران در این شهر سابقه‌ای طولانی دارد. مهاباد اگر چه مهم‌ترین شهر کردنشین ایران نیست، اما از سال‌های پس از جنگ جهانی دوم، حوادث مختلفی را پشت سر نهاده است. در جنگ جهانی دوم، نیروهای شوروی، شمال ایران و از جمله مناطق کردنشین به مرکزیت مهاباد و پادگان آن را به اشغال خود درآوردند و تا پایان جنگ جهانی دوم به مدت ۵ سال منطقه زیر نفوذشان بود.

«با نزدیک شدن ارتش روس به مهاباد، مردم همگی شهر را تخلیه کردند و خود را به روستاهای اطراف رساندند. پیرزنان و پیرمردان شهر مهاباد که شاهد زنده کشتار سال ۱۲۹۶ ارتش روسیه تزاری در مهاباد بودند، از ترس تکرار آن فاجعه، مردم را تشویق کردند که خود را نجات دهند. ولی فرمانده سپاه شوروی به مهاباد رسید و در سر کوچه «مسجد سرخ» به مردم اعلام کرد: «ارتش سرخ برای کمک به شما آمده، به آزادی لباس گردی بپوشید، اسلحه بردارید، ما در امور شما دخالت نمی‌کنیم.»

بدین طریق آن‌هایی که مهاباد را ترک کرده بودند، به مهاباد برگشتند و منطقه آرام شد.^۱

در همین زمان، اولین تشکیلات سیاسی کرد به نام جمعیت رستاخیز کردستان «کومه‌له ژیانی کوردستانی» یا جمعیت تجدید حیات کرد «کومله - ژ - ک»، در مهاباد تأسیس شد.^۲ این گروه را در مرداد ۱۳۲۱، جمعی متشکل

۱. خاطرات غنی بلوریان، ناله کوک، ترجمه رضا خیری مطلق، تهران، خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۹، ص ۳۰

۲. چاپ در ایران به روایت اسناد ساواک، جلد ۴۱ حزب دموکرات کردستان، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸، ص ۵ مقدمه

از ۲۸ نفر مهابادی و ۲ نفر کرد عراقی تشکیل دادند. مقامات شوروی متوجه شده بودند که بدون داشتن یک نوع رهبری روحانی، کومله از پشتیبانی سران قبایل و مردم محروم خواهد بود. بدین ترتیب به کومله توصیه کردند شخص «قاضی محمد» را به حزب دعوت نمایند.

با ورود قاضی محمد، این امکان برای شوروی فراهم شد که کومله را در خط سیاست خود بکشد. بعد از سفر وی به شوروی، برای کسب خودمختاری مناطق کردنشین، آن‌ها به قاضی محمد قول مساعدت دادند. در نتیجه در سال ۱۳۲۴، این تشکل به حزب دموکرات کردستان تبدیل و نقش مهمی در تأسیس جمهوری مهاباد ایفا کرد.^۱

بعد از خاتمه جنگ جهانی دوم و عقب‌نشینی شوروی از خاک ایران، مقدمات سقوط جمهوری مهاباد فراهم شد و آذربایجان تحت کنترل دولت مرکزی قرار گرفت. ارتش ایران بدون درگیری وارد مهاباد شد و پس از سه روز، قاضی محمد و سران حزب دموکرات را دستگیر کرد.

در جریان وقایع پس از سال ۱۳۳۰، بار دیگر در مهاباد

۱. اطلس راهنما ۱۲؛ آذربایجان غربی در جنگ با ضدانقلاب و دفاع مقدس، ص ۲۸

تعدادی از جوانان فعالیت‌هایی را شروع کردند که در جریان‌ات بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، این حرکت‌ها فروکش کرد. در دورهٔ اختناق بعد از کودتا، دیگر سازمان واحدی برای تمام مناطق کردنشین ایران وجود نداشت، بلکه کمیته‌های محلی که در مهاباد توسط افرادی همچون عبدالرحمن قاسملو^۱ اداره می‌شد، تأسیس گشت.

در دورهٔ مبارزات مردمی علیه رژیم پهلوی و بعد از پیروزی انقلاب، تحرکات در مهاباد برای خودمختاری اوج گرفت. در این زمان، مهاباد مقر شیخ‌عزالدین حسینی^۲ رهبر گروه‌های سیاسی ضدانقلاب بود. کمیتهٔ انقلاب مهاباد به ریاست

۱. متولد مهاباد و فرزند یکی از خوانین کرد بود. از اعضای حزب توده که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به خدمت ساواک درآمد و پس از آن تا زمان مرگش جز سال‌های معدودی، بقیهٔ عمرش را در خارج از کشور گذراند. قاسملو در سال ۱۳۵۷ به دبیر کلی حزب دموکرات کردستان برگزیده شد. وی در تیر ۱۳۶۸ در شهر وین کشته شد.

۲. امام جماعت یکی از مساجد مهاباد، که هوادارانی داشت. قبل از انقلاب رابطه‌اش با حکومت شاه و ساواک خوب بود. روزهای اول پس از پیروزی هم بارها از انقلاب دفاع کرد، اما خیلی زود طرفدار سرسخت کومله و دموکرات شد و حتی عقاید مارکسیستی کومله را محکوم نکرد. سال‌های بعد به عراق پناهنده شد و در سال‌های جنگ برخی فعالیت‌های ضدایرانی را رهبری کرد.

شیخ‌عزالدین انتخاب شد و دفترش ماموستا^۱ نام گرفت. البته به گفته شهید صیاد شیرازی، کار قاسملو و عزالدین حسینی در ابتدا جنبه تظاهرات و صحبت داشت و بدون اسلحه بود. حتی قاسملو نماینده دوره اول مجلس شد.^۲ اما به مرور کار از صحبت گذشت و به سلاح و شرارت کشید.

بلافاصله پس از پیروزی انقلاب اسلامی، مواضع سیاسی کارانه حزب دموکرات، مسلحانه و نظامی شد و از رادیو مهاباد که در جریان انقلاب به دست گروه‌های ضدانقلاب افتاده بود، مرتب از همه نیروهای ضدانقلاب برای مبارزه با حکومت برخاسته از انقلاب مردمی دعوت می‌شد. علی قاضی فرزند قاضی محمد در آلمان «حکومت خودمختار در تبعید» تشکیل داده بود؛ و عناصر حزب دموکرات روابط محکمی با پالیزبان و انصاری، وزیر اسبق شاه، سازمان نظامی ناتو^۳، حکومت عراق و خوانین منطقه برقرار کرده بودند. بدین وسیله، چند روز پس

۱. رهبر مذهبی

۲. ناگفته‌های جنگ؛ خاطرات سپهبد شهید علی صیاد شیرازی، تدوین احمد دهقان،

تهران، سوره مهر، چاپ ششم، ۱۳۸۱، ص ۲۱

۳. به گزارش بلوریان، ناتو ۹ میلیون دلار به این گروه در تیر ۱۳۵۹ کمک کرد.

بنگرید به: خاطرات غنی بلوریان

از پیروزی انقلاب اسلامی، گروه‌های تجزیه‌طلب، اولین اقدام

جدی را در جهت خودمختاری کردها، با آشوب در مهاباد آغاز کردند و آن جا را پایگاه اصلی خود قرار دادند.

پادگان تیپ ۳ لشکر ۶۴ ارومیه در مهاباد واقع شده و همواره نقش اساسی در پشتیبانی از شهربانی و ژاندارمری برای حفظ امنیت این شهرستان داشته است. اما با وجود این نیروها، از آن جایی که گروه‌های مخالف کرد برای آغاز جنگ مسلحانه در کردستان نیاز به سلاح و مهمات داشتند، وجود این پادگان و سایر پادگان‌های ارتش را مانع تحقق اهداف‌شان می‌دانستند. در نتیجه، طرحی تهیه کردند که در آن، شماری از نیروهای نظامی هماهنگ با گروه‌های کرد، در اول اسفند ۱۳۵۷، به بهانه وابسته بودن فرمانده پادگان و برخی افراد ستادی تیپ ۳ به حکومت سابق، آنان را خلع سلاح کرده و ضمن انتخاب یک افسر کرد به فرماندهی پادگان، با شورای انقلاب مهاباد اعلام همبستگی کردند.

«مدام پیام تهدید می‌فرستادند یا سمت پادگان تیراندازی می‌کردند. همان موقع فرمانده تیپ مهاباد، با مهندس بازرگان، تماس گرفت و موضوع را به اطلاع دولت رساند و کسب تکلیف کرد. از طرف دولت پیغام آمد که تا آخرین نفس و

فشنگ از سوی نیروی نظامی مستقر در پادگان در مقابل افراد ضدانقلاب مقاومت کنید. این حکم صادره از سوی دولت جمهوری اسلامی ایران از طریق رادیو و تلویزیون تبریز، مکرر به مردم و ضدانقلاب اعلام شد. فرمانده تیپ هم کتبی و هم تلفنی این پیغام را به شورای شهرستان مهاباد اعلام کرد، اما این شورا هیچ اعتنایی نکردند و باز هم خواستار تحویل پادگان شدند. در شهر هم شایعه کرده بودند که پادگانی‌ها تسلیم شده‌اند.^۱

فرمانده تیپ مهاباد شخصی به نام احمد پزشک‌پور بود که قبل از انقلاب نیز همین سمت را داشت.

«در زمانی که نمایندگان دولت موقت در مهاباد بودند، حمله به پادگان شروع شد و به شخص پزشک‌پور هم تیراندازی کردند که ایشان زخمی و به بیمارستان منتقل شد. همچنین مهاجمان بقیه افسرانی را که موافق با تهاجم نبودند، بعد از اشغال پادگان، به زندان انداختند و مردم را تحریک به اغتشاش کردند و به پرسنل و سربازان پادگان گفتند: عمر

۱. آن‌ها خودی نبودند، رحمان قضاات، تهران، اطلاعات، ۱۳۸۹، صص ۳۶۶-۳۶۵

ارتش به پایان رسیده، بنابراین به خانه‌های خودتان برگردید.»^۱
 سرهنگ خلبان شیخ‌حمیدی نحوه عملیات در پادگان
 مهاباد را این گونه روایت می‌کند:

«اولین مأموریت من در کردستان، تنها چند روز پس از
 پیروزی انقلاب انجام شد. ما دو فروند کبری و یک فروند ۲۱۴
 بودیم که سمت ارومیه پرواز کردیم. فرمانده لشکر ۶۴ تیمسار
 ظهیرنژاد، پس از حضور در جمع خلبانان، عنوان کردند
 ضدانقلاب پادگان مهاباد را اشغال و کلیه مهمات و تجهیزات
 آن را غارت کرده‌اند. همچنین تعدادی از سربازان را هم شهید
 کرده و فرمانده پادگان، تیمسار پزشک‌پور را هم زخمی و
 زندانی کرده‌اند. بنابراین شما مأموریت دارید که به پادگان
 مهاباد بروید و سعی کنید فرمانده پادگان را نجات دهید.

مأموریت عجیبی بود. هیچ گونه اطلاعی از پادگان نداشتیم.
 وضعیت افراد ضدانقلاب برای ما نامشخص بود و نمی‌دانستیم
 پس از فرود در پادگان مهاباد چه اتفاقی برای ما پیش خواهد
 آمد. آیا ما را اسیر می‌کنند؟ و یا این که قبل از فرود، به ما
 شلیک می‌کنند و سقوط می‌کنیم.

۱. خاطرات سرهنگ محمد مهدی کتیبه، تدوین محمدرضا سرابندی، تهران، مرکز
 اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲، صص ۱۴۷ - ۱۴۶

خلبان بالگرد ۲۱۴، خلبان میلانی، بچهٔ ارومیه بود و روابط عمومی خوبی داشت و خوش صحبت بود. او می‌گفت: «من در پادگان مه‌باد می‌نشینم و پیاده می‌شوم و با کسانی که تیمسار پزشکی‌پور را زندانی کرده‌اند، صحبت می‌کنم و او را نجات می‌دهم.»

به سمت مه‌باد پرواز کردیم و بر فرار پادگان قرار گرفتیم. با خلبان میلانی در تماس بودیم و به او گفتیم اول اجازه بدهد ما یک شناسایی انجام بدهیم، بعد شما بنشین. ارتفاع را کم کردم و روی پادگان پرواز می‌کردیم. همزمان توپ ۲۰ میلی‌متری را می‌چرخانیدیم و بدون این که شلیک کنیم، اوضاع را بررسی می‌کردیم. البته قصد ما بیشتر ایجاد رعب و وحشت بود تا به افراد ضدانقلاب بفهمانیم که اگر دست از پا خطا کنند، آن‌ها را هدف قرار می‌دهیم. تعداد کمی سرباز و تعدادی هم لباس شخصی در سطح پادگان در حال رفت‌وآمد بودند. ولی از داخل ساختمان‌ها خبری نداشتیم.

در هر صورت، پس از تجزیه و تحلیل و آمادگی برای هر گونه پاسخ‌گویی به حرکات افراد ضدانقلاب، به بالگرد ۲۱۴ گفتیم فرود بیاید. لحظات دلهره‌آوری بود و ما نمی‌دانستیم چه اتفاقی می‌افتد. خلبان میلانی نشست و برای صحبت با

گروگان‌گیران و فرمانده پادگان از آن پیاده شد و به سمت ساختمانی دوید. دو فروند بالگرد کبری هم با ارتفاع کم و با سرعت زیاد روی پادگان پرواز می‌کردیم و توپ‌رامی چرخاندیم تا آمادگی خودمان را برای پاسخ نشان دهیم.

حدود بیست سی دقیقه گذشت و خبری از خلبان میلانی نشد. زمان به کندی می‌گذشت. هر لحظه منتظر بودیم اتفاقی بیفتد که خلبان میلانی از ساختمان بیرون آمد و اعلام کرد باید برای بردن تیمسار پزشک‌پور به بیمارستان شیر و خورشید مهاباد برویم. در نهایت تیمسار را با آمبولانس به پادگان آوردند؛ و بعد همگی به سمت ارومیه پرواز کردیم و خلبان میلانی، تیمسار پزشک‌پور را به بیمارستان ارومیه منتقل کرد و این مأموریت سخت، به خوبی انجام شد.^۱

هنگامی که این اقدام نظامیان شورشی با اعتراض داریوش فروهر، مسؤول هیأت اعزامی دولت موقت به مهاباد مواجه شد، عزالدین حسینی و قاسملو، نقش حزب دموکرات را کتمان کرده، وانمود کردند که پرسنل انقلابی پادگان علیه فرماندهان و مسؤولان وابسته به حکومت گذشته شورش کرده‌اند.^۲

۱. آن‌ها خودی نبودند، صص ۳۷۵ - ۳۷۴

۲. اطلس راهنما ۱۲؛ آذربایجان غربی در جنگ با ضدانقلاب و دفاع مقدس، ص ۳۶

شیخ غلامرضا حسنی یکی از روحانیون مبارز در آذربایجان، در خصوص غارت پادگان مهاباد (سویوق بولاغ) می‌گوید:

«به ما خبر دادند می‌خواهند اسلحه و مهمات پادگان مهاباد را در اختیار آقای عزالدین حسینی و قاسملو قرار بدهند. به بهانه این که ارتش و دولت از تأمین امنیت در منطقه ناتوان است، می‌گفتند ما می‌خواهیم خودمان مسلح شویم و امنیت منطقه را خودمان برعهده بگیریم. پادگان مهاباد در منطقه آذربایجان، جزو مهم‌ترین پادگان‌ها به شمار می‌آمد. سلاح و مهمات ۳ لشکر و پادگان‌های تابعه را تأمین می‌کرد. در آن وقت، حدود ۳۶ هزار اسلحهٔ ۳ با مهماتش در آن جا انبار شده بود و انواع و اقسام توپ، تانک و خودرو هم وجود داشت.

من دیدم این کار از یک توطئهٔ بزرگ حکایت دارد و اگر صورت پذیرد، به اغتشاش و ناآرامی در منطقه منتهی خواهد شد. در واقع با این کار، ما حزب دموکرات و کومله را با دست خود، بر ضد خودمان مسلح می‌نمودیم. دست به کار شدم و با مسئولین سیاسی نظامی استان تماس گرفتم که در این خصوص چاره‌ای بیندیشیم.»^۱

دکتر مصطفی چمران در مورد سقوط پادگان مه‌باد می‌گوید:

«در کردستان، در مناظره‌های گوناگون، از رهبران حزبی آن‌ها سؤال کرده‌ام که چرا شما به پادگان مه‌باد حمله کردید؟ به چه دلیل اسلحه ارتش را که متعلق به بیت‌المال ملت است، دزدیدید؟ و به چه گناهی عده‌ای را به گلوله بستید و شکنجه کردید و به زندان کشیدید؟ و به چه منظور این پادگان را که ملک ملت است، آتش زدید؟ از هیچ‌یک تا به حال جواب قانع‌کننده‌ای شنیده‌ام. فقط گاهی از سفسطه‌با‌فان و به قول معروف زرنگ‌ها شنیده‌ام که می‌گویند: «این حمله به پادگان، به پیروی از فرمان امام خمینی برای حمله به پادگان‌های ارتش بود!»

و در جواب گفته‌ام که شما کور خوانده‌اید، امام خمینی فرمان هجوم صادر کردند - اما به ارتش شاه - برای سقوط طاغوت، نه به ارتش جمهوری اسلامی ایران. و بعد از پیروزی انقلاب تأکید کردند که باید از ارتش حمایت شود. در حالی که شما در زمان شاه به پادگان‌ها حمله نکردید... و بعد از سقوط شاه، شما به ارتش امام خمینی و به ارتش ملت حمله کردید! و این همان معنی و مفهوم ضدانقلاب است. در زمان پیروزی

انقلاب به ارتش جمهوری اسلامی حمله مسلحانه می‌کند، می‌کشد و می‌سوزاند و به یغما می‌برد!»^۱

هدف آن‌ها از اشغال پادگان، به دست آوردن جنگ‌افزار و تجهیزات یک تیپ، تحت کنترل گرفتن شهر مهاباد و توسعه مناطق تحت کنترل، با به کار بردن سلاح و مهمات غارت شده از پادگان بود. نیروهای ضدانقلاب با حمله به پادگان، در حالی که نیروهای پادگان یک گلوله هم شلیک نکردند، بسیاری از افسران و سربازان را کشتند یا مجروح کردند. تمام سلاح پادگان را هم غارت کردند؛ ۱۸ تانک، ۳۶ توپ سنگین و هزاران اسلحه سبک و سنگین. در آخر پادگان را آتش زدند. غارت پادگان مهاباد، اسلحه کافی برای ناامنی در شهرهای دیگر کردنشین به‌ویژه جهت اشغال پادگان سنندج را در اختیار ضدانقلاب گذاشت. با این غنائم، گروه‌های شورشی به سرعت بسیاری از هواداران ساده‌اندیش را جذب و مسلح کردند و ناامنی را گسترش دادند.

مخالفان انقلاب، بعد از خلع سلاح نیروهای انتظامی و

۱. کردستان، دکتر مصطفی چمران، تهران، بنیاد شهید چمران، چاپ سوم، خرداد

قتل و غارت پادگان مهاباد، دست به تصفیۀ نیروهای مذهبی مخالف خود زدند؛ از جمله به مکتب‌های قرآن حمله کردند و رگبار گلوله بر آن‌ها گشودند و این مراکز را به آتش کشیدند؛ جرم آن‌ها فقط تفسیر قرآن، التزام به اسلام و احیاناً پشتیبانی از انقلاب اسلامی بود.^۱

پس از سقوط و اشغال شهر مهاباد از سوی ضدانقلاب، پادگان مهاباد به مدت ۶ ماه در اختیار حزب دموکرات بود و از آن برای سازماندهی، تجهیز و آموزش افراد مسلح خود در قالب گردان‌هایی به نام «هیز» استفاده می‌نمودند.

۳ فصل سوم

مه‌باد مقر اصلی حزب دموکرات و از جمله شهرهایی بود که هیأت حسن‌نیت برای مذاکره با سران ضدانقلاب به آن سفر کرد. هنگامی که شایعهٔ خودمختاری مناطق کردنشین در اولین هفته بعد از پیروزی انقلاب اسلامی منتشر شد، همزمان، دو هیأت از سوی امام خمینی (ره) و دولت موقت به مناطق کردنشین اعزام و از شهرهای مه‌باد، پیرانشهر و نقده بازدید کردند و پیام امام خمینی (ره) را به متنفذین مذهبی و سیاسی و همچنین مردم این شهرها رساندند.

امام خمینی (ره) برای آرامش منطقه، حتی عزالدین حسینی را به حضور پذیرفت. ۲۹ اردیبهشت ۱۳۵۸، شیخ عزالدین که به دعوت وزیر کشور به تهران آمده بود، به قم رفت و گفت: «مسافرت به قم برای من خیلی ارزش و اهمیت داشت. وقتی آیت الله تشریف آوردند، با من دست دادند و ادای احترام شد. در مقایسه با رژیم قبل، این ملاقات آن قدر ساده بود و جذابیت داشت که حیرت کردم. من خدا را شکر می‌کنم که این سادگی را می‌بینم. امام گفتند دشمنان می‌خواهند مسیر انقلاب را منحرف کنند، ما باید وحدت را حفظ کنیم. وقت رفتن، امام گفت من امنیت کردستان را از شما می‌خواهم.»^۱

اما این ملاقات بر شیخ عزالدین و افکارش تأثیر نداشت و بحران ادامه یافت و شدیدتر شد.

در آزادسازی شهر مهاباد، همچون دیگر شهرهای کردنشین، افراد زیادی از شهرهای مختلف، از ارتشی و سپاهی حضور داشتند. در اوایل تیر ۱۳۵۸ بود که خبر رسید وضعیت

۱. روزشمار جنگ ایران و عراق؛ پیدایش نظام جدید، هادی نخعی و حسین یکتا، تهران، مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، ۱۳۷۵، ص ۲۰۴

شهر مهاباد و پادگان ارتش در آن جا بسیار وخیم و بحرانی است. لذا شش اکیپ از پاسداران سپاه همدان سازماندهی و نفرات آن عازم مهاباد شدند.

«در مهاباد به مدت ۱۹ شبانه‌روز با ضدانقلابیون مسلح به شدت درگیر بودیم. بعد هم عملاً در حلقه محاصره‌ای که ضدانقلابیون بر گرد شهر کشیدند، گرفتار شدیم. قریب به یک ماه در مهاباد در محاصره بودیم. به دلیل فقدان پزشک و کادر درمانی در شهر و ضرورت رسیدگی فوری به جراحات زخمی‌ها، خودمان با استفاده از چاقو، کارد آشپزخانه و الکل طبی، مجروحین را به صورت سرپایی جراحی می‌کردیم و تیر را از بدن‌شان در می‌آوردیم و بعد پانسمان می‌کردیم. بعد از دو سه روز، هلی‌کوپترهای ترابری هوانیروز می‌آمدند و در کنار ساختمان سپاه می‌نشستند و از آن جا زخمی‌های ما را به مراکز درمانی کرمانشاه منتقل می‌کردند.»^۱

بسیاری از برنامه‌های گروه‌های ضدانقلاب در مهاباد طراحی و هماهنگ می‌شد. در حقیقت، نقطه آغاز بحران کردستان هم،

۱. مهتاب خَین؛ روایت شفاهی فرمانده بسیجی سردار حسین همدانی از انقلاب، کردستان و دفاع مقدس، حسین بهزاد، تهران، فاتحان، ۱۳۸۹، ص ۵۰

محاصرهٔ پادگان مهاباد بود. احمد متوسلیان ضمن اشاره به این نکته، متذکر می‌شود که همزمان با غارت این پادگان، حدود ۷ هزار قبضه اسلحهٔ سبک و تجهیزات مربوط به سلاح‌های کالیبر سبک و نیمه‌سنگین که شامل انواع خمپاره‌انداز، آرپی. جی، کالیبر ۵۰ و دوشکا می‌شد، توسط دولت بعثی عراق از طریق مرز وارد ایران شده و در میان ضدانقلابیون توزیع شد.^۱ در پی فرمان امام خمینی (ره) برای پاکسازی مناطق آشوب‌زده، نیروهای مسلح به همراه گروه‌های مردمی، پاکسازی شهرهای کردنشین را از کردستان آغاز و به شهرهای آذربایجان غربی رسیدند.

برای پاکسازی مهاباد، در ۳۰ مرداد ۱۳۵۸ یک گروه رزمی به سرپرستی فرمانده توپخانهٔ لشکر ۶۴ پیاده ارومیه به منطقه‌ای واقع در ۸۵ کیلومتری ارومیه، بین سهراهی محمدیار و شهرستان نقده اعزام و در همان محل مستقر شد تا پس از هماهنگی‌های لازم، عملیات آزادسازی پادگان مهاباد انجام شود.

۱. آذرخش مهاجر؛ سرگذشت ایثار و پیکار احمد متوسلیان، حسین بهزاد، تهران، نشر غنچه، ۱۳۸۲، صص ۴۴ - ۴۳

یک گروه رزمی دیگر هم یکم شهریور به سه راهی محمدیار در ۲۵ کیلومتری شهرستان مهاباد در محور ارومیه - مهاباد اعزام شدند. یک گروه رزمی سازمان یافته هم در پادگان مراغه از محور مراغه - میاندوآب - مهاباد به طرف مهاباد اعزام شدند و در مناطق تجمع، در نزدیکی مهاباد آمادهٔ اجرای عملیات آزادسازی شهر مهاباد و پادگان آن از دست ضدانقلاب شدند. در ۱۲ شهریور ۱۳۵۸، با طرح ریزی کامل و هماهنگی با فرماندهان نیروهای عمل کننده، اعم از نیروی زمینی، هوایی، هوانیروز، ژاندارمری و سپاه پاسداران مستقر در منطقه، با پشتیبانی کامل نیروهای هوایی (پایگاه دوم شکاری بمبافکن تبریز) و هلی کوپترهای هوانیروز، یگان‌های توپخانه حمله گسترده بر مواضع دشمن آغاز شد و یگان‌ها به سرعت به طرف شهر مهاباد و پادگان هجوم بردند. در همان روز، رزمندگان اسلام بدون تحمل هیچ گونه تلفات و با پشت سر گذاشتن موانع، به شهرستان مهاباد وارد شدند و کنترل کامل شهر را به عهده گرفتند، پادگان مهاباد را آزاد کردند و یگان‌های عملیاتی در آن مستقر شدند.

بدین ترتیب یگان‌های خودی در نقاط حساس شهر و

پادگان مهاباد مستقر شدند و حاکمیت نظام جمهوری اسلامی ایران را در آن شهرستان برقرار کردند. بعد از این که کنترل شهر و پادگان را به دست گرفتند، اکثر افراد ضدانقلاب یا فرار کردند یا کشته و زخمی شدند.^۱

در این عملیات، تیمسار ولی الله فلاحی^۲ حضور داشت و از نزدیک ناظر بر عملکرد یگان‌های عملیاتی بود و فرماندهان را هدایت و راهنمایی می‌کرد. تدابیر تیمسار فلاحی به قدری مؤثر بود که پس از شروع عملیات، دشمن بدون مقاومت منطقه را ترک کرد و مهاباد بدون خونریزی آزاد شد. یکی از فرماندهان همراه تیمسار فلاحی می‌گوید:

«تیمسار دستور داده بود که یک گردان از لشکر ۱۶ زرهی قزوین به میاندوآب اعزام شود. من و ایشان و فرمانده سپاه، با همان گردان از مسیر میاندوآب به طرف مهاباد حرکت کردیم و سرلشکر ظهیرنژاد با ستون دیگری از محمدیار به سمت مهاباد

۱. مصاحبه ابن رسول، فرمانده سابق سپاه مهاباد در موزه دفاع مقدس

۲. بعد از انقلاب فرمانده نیروی زمینی ارتش شد. در مرداد ۱۳۵۸ به سمت ریاست ستاد مشترک ارتش برگزیده شد. بعد از پیروزی در عملیات ثامن الائمه در جبهه جنوب به همراه تنی چند از فرماندهان جهت ارائه گزارش به امام خمینی (ره) عازم تهران بود که بر اثر سقوط هواپیما به شهادت رسید.

به راه افتاد. شب قبل از عملیات، با نیروی هوایی هماهنگ کردیم که صبح ساعت ۴ تمام سینه‌کش‌های پادگان مهاباد را بمباران کنند؛ چون احتمال می‌دادیم که عوامل مهاجم در اطراف پادگان پراکنده باشند.

با دکتر چمران هم از ۲۰ روز قبل هماهنگ شده بود که دشمن را در یک مسیر فرعی، به اصطلاح سرگرم کند تا توجه او از هدف اصلی منحرف شود.

از روی نقشه مشخص کردیم که دکتر چمران با گروهی از افراد مسلح، در بیراهه‌ای که از بالای بسطام سرازیر می‌شد و به سوی بانه امتداد می‌یافت، سبب توجه و تمرکز دشمن شوند که اتفاقاً حضور آن گروه به فرماندهی چمران نیز طبق پیش‌بینی قبلی، فوق‌العاده مؤثر واقع شد؛ چون با توجه به مجموعه این تمهیدات، بدون تلفات و ضایعات، چه از جانب نیروهای نظامی، چه از سوی مردم و روستاییان، وارد مهاباد شدیم.^۱

البته کمک مردم در این موفقیت بی‌تأثیر نبود. تیمسار فلاحی در همین خصوص طی مصاحبه‌ای می‌گوید:

۱. امیر خستگی‌ناپذیر؛ زندگی‌نامه سرلشکر شهید ولی‌الله فلاحی، احمد حسینی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰، صص ۵۸-۵۷.

«مردم مهاباد با تجربه‌ای که از سنندج به دست آوردند، چند بار غیرمستقیم اعلام کردند که به هیچ قیمتی حادثهٔ سنندج در مهاباد تکرار نمی‌شود. مردم گفتند اجازه نمی‌دهیم که گروه‌های مسلح غیرقانونی با ارتش در داخل مهاباد درگیر شود. خود مردم مهاباد گفتند: با ارتش درگیر نمی‌شویم و به گروه‌های سیاسی مسلح هم اجازه نمی‌دهیم با ارتش درگیر شود که بخواهد جنگ را به داخل مهاباد ببرد.»^۱

احمد متوسلیان از جمله فرماندهانی بود که در دور اول آزادسازی مهاباد شرکت داشت. وی پس از تثبیت مواضع قوای انقلاب در شهر بوکان، برای درهم شکستن سنگرهای ضدانقلابیون، روانهٔ مهاباد شد. در آن مقطع، عناصر تجزیه‌طلب با توجه به سقوط پادگان و اشغال شهر، در تبلیغات‌شان وانمود می‌کردند که کاملاً بر اوضاع مسلط هستند و همواره بر این شعار که «مهاباد، دژ شکست‌ناپذیر خلق کرد است» مانور می‌دادند. متوسلیان در مورد ماجرای آزادسازی مهاباد می‌گوید: «من دقیقاً به یاد دارم که وقتی ستون نیروهای ما می‌خواستند وارد مهاباد بشوند، آن‌چنان قدرت و صلابتی از

۱. امیر خستگی‌ناپذیر، صص ۵۸-۵۹

خود نشان دادند که هیچ گروهی به خود جرأت رویارویی و مبارزه با این ستون را نمی‌داد. مخصوصاً جا دارد از نقش نیروهای ارتشی یاد کنم. برادران ارتشی ما از خودشان رشادت و قدرت عجیبی نشان دادند.

در جریان ورود نیروهای ما به مه‌باد، ضدانقلابیون بلافاصله تانک‌هایی را که از شهر دزدیده بودند، به میدان آوردند و به اصطلاح با تانک‌هایشان یک مختصر مقاومتی هم توی شهر کرده بودند. البته دقایقی بعد، با نهایت ذلت و خواری ناچار به تسلیم شدند و ۸ دستگاه از آن تانک‌ها به دست نیروهای ما افتاد. یک تانک دیگر هم که اشرار آن را روی تپه مشرف به دریاچه سد مه‌باد مستقر کرده بودند، حکایت جالبی دارد. ضدانقلابیون وقتی می‌بینند هوا پس است و جنگ را باخته‌اند، دستور می‌دهند این تانک آخری را برای کوبیدن ما از تپه مزبور حرکت بدهند. راننده نابلد ضدانقلاب، با حماقتی که به خرج داد، تانک را خلاص کرده بود و تانک هم با سرعت تمام از روی تپه سرازیر شد و رفت زیر آب دریاچه. بعد که رفتیم جرثقیل آوردیم و تانک را بیرون کشیدیم، دیدیم هر دو سرنشین ضدانقلابی آن خفه شده و مرده‌اند...

به یاری خداوند، خیلی سریع موفق شدیم ضمن آزادسازی شهر و استقرار نیروهای ارتشی در پادگان مهاباد، ایستگاه رادیو و تلویزیون و دیگر مراکز مهم دولتی و نقاط سوق الجیشی شهر را از تصرف ضدانقلاب خارج کنیم.^۱

بعد از تسلط دوباره ارتش و پاکسازی مهاباد از گروه‌های تجزیه طلب، آن‌ها چاره را در مبارزه سیاسی دیدند. حزب دموکرات کردستان در نامه‌ای سرگشاده به مردم و احزاب سیاسی و نظامی، خواستار توقف جنگ و شروع مجدد مذاکرات شد. دکتر چمران طی سخنرانی، در ۱۲ آذر ۱۳۵۸، در خصوص تقاضای مذاکره نیروهای ضدانقلاب می‌گوید:

«پیغام پشت پیغام فرستادند که می‌خواهند با دولت مذاکره کنند. دولت هم - دولتی که نمی‌خواهد با قدرت سلاح رأی خود را بر کردستان تحمیل کند - این درخواست را پذیرفت. در همین هنگام بود که یکی از برادرانی که برای امور عمرانی به کردستان رفته بود، در مهاباد توسط حزب دموکرات ربوده شده بود. او را به یکی از شهرهای دوردست بردند و به او گفتند چرا با ما مذاکره نمی‌کنید، ما هم حاضریم، با ما مذاکره کنید.

۱. آذرخش مهاجر، صص ۵۰-۴۹.

یعنی آن‌ها خواستار مذاکره شدند. هنگامی که قدرت ارتش را دیدند که در صورت لزوم قادر است آن‌ها را بکوبد، خواستار مذاکره شدند. این شخص از مهاباد بازگشت و این پیام را آورد که حزب دموکرات می‌خواهد مذاکره کند... اما بین حزب دموکرات و چریک‌های فدایی خلق اختلاف وجود داشت. حزب دموکرات می‌خواست بر اساس سیاست روز خود مذاکره کند، در حالی که چریک‌های فدایی و حزب کومله و حزب زحمتکشان و کسان دیگر می‌خواستند آتش و بلوا استمرار داشته باشد.^۱

امام خمینی (ره) درخواست گروه‌ها را ترفندی برای وقت‌کشی و تجهیز بیشتر شورشیان دانستند. با وجود این، ایشان اعلام کردند شورشیانی که سلاح‌شان را تحویل دهند، مشمول عفو عمومی می‌شوند.^۲

در ۷ آبان ۱۳۵۸، دولت موقت دستور توقف عملیات نظامی را به نیروهای مسلح ابلاغ کرد. احمد متوسلیان در این خصوص می‌گوید:

۱. کردستان، صص ۱۳۱ - ۱۳۰

۲. اطلس راهنما ۱۲؛ آذربایجان غربی در جنگ با ضدانقلاب و دفاع مقدس، ص ۴۲

«درست زمانی که همه نیروهای ما بر اوضاع منطقه غرب تسلط پیدا کرده بودند، ناگهان از مرکز دستور آمد نیروهای سپاه حق خارج شدن از مقرهای خود را ندارند و ارتش موظف است داخل پادگان‌هایش باقی بماند. این اولین دستور هیأت دولت بود که موجب جشن و شادمانی ضدانقلاب شد.»^۱

مریم کاظم‌زاده از جمله خبرنگارانی است که در طول مذاکرات هیأت حسن‌نیت در مهاباد حضور داشت. او از اوضاع آن دوره مهاباد چنین تعریف می‌کند:

«سردبیر روزنامه تمایلی به اعزام من به مهاباد که مرکز عمده درگیری بین عوامل وابسته به رژیم عراق و گروه‌های ضددولتی با نیروهای ارتش و سپاه بود، نداشت. اما من یک بار دیگر دوربین و وسایل مورد نیاز خود را برداشتم و همراه دستمال‌سرخ‌ها^۲ راهی منطقه شدیم. علاوه بر بچه‌های گروه دستمال‌سرخ‌ها، یک گردان نیروی پاسدار همراه محمد کوثری و علی آزاد با ما همراه شدند. همگی به سمت ارومیه حرکت کردیم...»

۱. بحران بالامی‌گیر، ص ۴۱

۲. نیروهای تحت امر علی اصغر و صالی که به دلیل بستن دستمال‌سرخ به گردن‌هایشان بدین نام شهرت یافتند.

بعد از ظهر همان روز عازم مهاباد شدیم. خبردار شدیم پادگان این شهر را ضدانقلاب و عوامل آن ها خلع سلاح کرده اند و هیچ نیروی غیربومی در داخل شهر حضور نداشته و اداره شهر را گروه های چپ مسلح و ضددولتی به عهده گرفته اند. از طرفی هم گفته شد مسیر راه ارومیه - مهاباد بسیار ناامن است و هر لحظه احتمال درگیری می رود.

یکی دو ساعت بعد، به سه راهی نقده - ارومیه - مهاباد رسیدیم. قرار بود در آن محل نیروهای ارتش برای اسکورت و پشتیبانی نیروهای تازه نفس و انتقال آن ها به مهاباد به ما بپیوندند. منتظر ماندیم. جیب سبز رنگی از راه رسید. راننده به زبان فارسی علت توقف گروه را جویا شد. ما او را نمی شناختیم. از طرفی اصغر (وصالی) هم به او مشکوک شد و پیش از هر جوابی، قیافه ای حق به جانب به خود گرفت و پرسید: «شما کی هستی، چکار داری؟»

گفت: «من فرماندار نقده ام، هاشمی.»

پیش از جدا شدن از فرماندار، ایشان از سر نصیحت گفت: «همین جوری نمی توانید راه بیفتید بروید مهاباد. تو شهر که اصلاً نمی شود وارد شد. همه جا دست ضدانقلاب است. اگر بروید، جان خودتان به خطر می افتد.»

دستمال سرخ‌ها و سایر نیروها، با رانندگان مینی‌بوس، از حرف‌های فرماندار، خم به ابرو نیاوردند و به اصغر اصرار کردند حرکت کنیم. اصغر نگران جان بچه‌ها بود و ترجیح می‌داد آن‌ها را به ارومیه برگرداند، اما در آخر رضایت داد که به سمت مهاباد برویم. قبل از تاریک شدن هوا، به شهر مهاباد رسیدیم. نیروهایی که می‌بایست به استقبال ما می‌آمدند، با نفربرهای زرهی و تانک، بیرون از شهر مهاباد توقف کرده بودند. ظاهراً به دلیل ناامنی جاده، صلاح ندیده بودند که به سمت ما بیایند.

ورود ما به مهاباد همزمان بود با صدای گلوله‌ها. گاه به صورت تک و گاه رگبار. نفربرها و تانک‌ها ما را تا جلوی مقر سپاه همراهی کردند. به نظر می‌آمد ضدانقلاب قصد داشت تا حضور خود را به پاسداران اعزامی یادآوری کند. شاید هم قصد جلوگیری از ورود پاسداران را به شهر داشت، اما دیر جنبیده بودند. نیروهای ضدانقلاب فکر می‌کردند ما همان گروهی هستیم که آمده‌ایم کار را یک‌سره کنیم و قدرت را از دست آن‌ها بگیریم. از این رو، روزهای اول درصدد بودند از ما زهر چشم بگیرند. از طرفی هم بچه‌های سپاه که از قبل به مهاباد آمده بودند و به خاطر حمله‌های هر روز و هر شب ضدانقلاب

روحیه‌شان ضعیف شده بود، با رسیدن نیروهای تحت‌امر اصغر وصالی حساسی جان گرفتند.

مقر سپاه، ساختمان سابق کاخ جوانان و جنب پادگان مهاباد بود و در حاشیه شهر قرار داشت. ساختمان، اتاق‌های بسیاری داشت و از وضعیت بهداشتی مناسبی برخوردار بود. کتابخانه‌ای هم دایر کرده بودند که می‌توانست اوقات فراغت من و نیروها را پر کند؛ البته اگر ضدانقلاب مجالی می‌داد.

قرار بود تا هیأتی از طرف دولت موقت برای گفت‌وگو با سران ضدانقلاب وارد مهاباد شود. در این فاصله، گاهی تیری به سمت ساختمان شلیک می‌شد؛ بی‌آن که معلوم شود از طرف کدام گروه مخالف است. اصغر به نیروها سفارش کرده بود تا حد امکان جانب احتیاط را رعایت کنند.

هر کدام از نیروها که وارد مقر می‌شدند، دیگر قادر به بیرون رفتن نبودند. پا را که از ساختمان بیرون می‌گذاشتند، به طرف آن‌ها تیراندازی می‌شد. علی‌رغم چنین وضعیتی، غذای نیروها از ارتش می‌آمد. هر بار که ماشین برای آوردن غذا می‌رفت، راننده وصیت خود را می‌کرد. او مجبور بود فاصله میان مقر تا پادگان را که ۵۰۰ متر بیشتر نبود، با سرعت باد حرکت کند. با این حال، بارها به سمت ماشین تیراندازی می‌شد.

بعضی از مهاجمین، شبانه می‌آمدند و به سمت ساختمان تیراندازی می‌کردند و می‌رفتند. دست و بال اصغر و نیروهای او بسته بود؛ زیرا در اطراف مقر چند کوچه بود و کوچه‌ها نیز پر از خانه. آن‌ها نمی‌توانستند جان زن و بچه‌ها را به خطر بیندازند. شرایط به همان صورت باقی ماند تا آن‌که هیأت اعزامی از طرف دولت وارد مهاباد شد.^۱

مذاکرات به نفع حزب دموکرات پیش می‌رفت، اما کومله که خود را بی‌نصیب می‌دید، شهر را ناامن کرده بود. نیروهای سپاه به سختی خودشان را راضی کردند که از شهر خارج شوند؛ چرا که می‌دانستند چنین کاری فضا را برای تحرکات وسیع کومله و بقیه گروه‌های ضدانقلابی بازتر می‌کند.

در ۱۴ دی ۱۳۵۸، حزب دموکرات در اطلاعیه‌ای اعلام کرد: «مذاکرات به بن‌بست رسیده است و احتمال وقوع جنگ در مناطق کردنشین وجود دارد.» در این اطلاعیه با لحن تهدیدآمیزی بیان شده بود که عواقب وخیمی برای انقلاب در سراسر کشور پیش‌بینی می‌شود.^۲

۱. خبرنگار جنگی؛ خاطرات مریم کاظم‌زاده، به کوشش رضا رئیسی، تهران، یادبانو، ۱۳۸۲، صص ۱۵۳-۱۴۸

۲. اطلس راهنما ۱۲؛ آذربایجان غربی در جنگ با ضدانقلاب و دفاع مقدس، ص ۴۲

بعد از استقرار نیروهای ارتش در پادگان مهاباد که تقریباً تا نیمهٔ دوم مهر ۱۳۵۸ طول کشید و در دوران فترت (مهر تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۸)، به دلیل آغاز فصل سرما و مذاکرات پی‌درپی گروه‌های حسن‌نیت با سران گروه‌ها که منجر به خروج سپاه از شهرهای کردنشین شد، رویداد خاصی در مهاباد رخ نداد، اما از اسفند ۱۳۵۸ و آغاز سال ۱۳۵۹ مجدداً ناامنی‌ها و درگیری‌ها در محدودهٔ آن شهرستان شدت گرفت.

پس از شکست مذاکرات، ضدانقلاب کاملاً بر مهاباد مسلط شد. فعالیت گروهک‌ها در شهر بیشتر شد و هر روز چند نفر به خاطر مین‌گذاری و بمب‌گذاری کشته می‌شدند.

با شدت گرفتن بحران در مناطق کردنشین، سپاه تصمیم گرفت هر یک از شهرهای غربی کشور را که در دست ضدانقلابیون بود، به یک استان بسپارد. مهاباد به سپاه استان کرمان سپرده شد. رضا ابوسعیدی از اوضاع مهاباد در خاطرات خود چنین می‌گوید:

«همهٔ ما می‌دانستیم که مأموریتی خطرناک در پیش داریم. ما به جایی می‌رفتیم که صد درصد در دست ضدانقلاب بود؛ یعنی مهاباد. به همراه شهید مهدی کازرونی فرمانده عملیات

و شهید حمید عرب‌نژاد فرمانده سپاه، به طرف مهاباد رفتیم. از ارومیه تا مهاباد منطقه‌ای بسیار وسیع و گسترده، در دست حزب دموکرات، کومله و چریک‌های اشرف دهقانی بود. وفور ضدانقلاب! منطقه‌ای به این وسعت و با این همه ضدانقلاب. و ما فقط ۷۰ نفر بودیم. حاج‌مهدی گفت: «اگر بفهمند تعدادمان کم است، بیکار نمی‌نشینند. نباید بگذاریم بفهمند که چند نفر هستیم. باید کاری کنیم که فکر کنند تعداد ما زیاد است. مگر قرار نیست جیره غذایی سپاه را از ارتش بگیریم؟ خوب می‌گوییم ۳۵۰ نفر هستیم.»

اما عملاً مبارزه کاری غیرقابل تصور بود. حتی اگر واقعاً ۳۵۰ نفر بودیم. ما نمی‌توانستیم در شهر تردد کنیم. یا باید با هلی‌کوپتر، بالای شهر پرواز یا در ستون‌های بزرگ حرکت می‌کردیم.

طی گشت‌زنی در شهر مهاباد، به منطقه‌ای رسیدیم که مردم دور دو تانک منهدم شده، ایستاده بودند. چند نفرشان هورا می‌کشیدند و اظهار شادی می‌کردند. بقیه مردم نیز تماشا می‌کردند. حاج‌مهدی کنار تانک‌ها ایستاد و پرسید: «چه خبر است؟ چه کسی این تانک‌ها را منهدم کرده؟»

یکی از کسانی که هورا می کشید، با قلدری جلو آمد و گفت: «ما زدیم، حزب دموکرات!»

حاج مهدی با عصبانیت فریاد کشید: «بعد از این نمی توانید چنین کاری بکنید. بروید به رؤسایتان بگویید که اوضاع تغییر کرده. بعد از این، اگر یک نفر از ما شهید شود، ده نفر از شما را به درک واصل می کنیم. اگر خیلی اذیت کنید، همه شما را بدون استثناء می کشیم و دفن می کنیم تا کود خاک شوید و بعد سیب زمینی می کاریم.»

این قدر صحبت های حاج مهدی مؤثر بود که روز بعد ریش سفیدهای شهر به همراه مردم، قرآن به دست گرفتند و وارد سپاه شدند و از عرب نژاد که فرمانده سپاه بود، خواستند که سپاه به آنها کاری نداشته باشد.^۱

سید محمد تهامی، از هم رزمان حمید عرب نژاد^۲ درباره حضورشان در مهاباد می گوید:

۱. روزهای سخت نبرد؛ خاطرات و زندگی سردار شهید حاج مهدی کازرونی، احمد عربلو، کرمان، لشکر ۴۱ ثارالله، ۱۳۷۶، صص ۱۱۰-۱۰۶

۲. سال ۱۳۵۹ مختار کلاتر، فرمانده سپاه کرمان، حمید عرب نژاد را مأمور آزادسازی، تأمین و نگهداری شهر مهاباد کرد. وی هم ۳۵ نفر را انتخاب و سازماندهی کرد که جملگی از نخبگان سپاه بودند.

«تا سه‌راه نرده، بدون هیچ پیشامدی رفتیم. از آن‌جا به بعد، حالت رزمی به خود گرفتیم. ماشین‌ها با فاصله می‌رفتند و بین هر چند خودرو، یک نفر بر زرهی حرکت می‌کرد. یک یا دو هلی‌کوپتر کبری هم این ستون را پشتیبانی می‌کرد. در نزدیکی مه‌باد، صدای چند تیر آمد. دشمن با کلاشینکف به ستون حمله کرد. ستون متفرق شد. به هر صورتی بود، خود را تا حد مدخل مه‌باد رساندیم. در آن‌جا متوجه شدیم که جاده بسته است؛ چون چند تانک منهدم شده و مانع عبور و مرور شده بود. منطقه، کوهستانی و پر گل و لای بود. به دستور حمید، از کوهستان و مسیر مالرو حرکت کردیم و وارد مه‌باد شدیم.

شب اول، ما را در سالن سینما خواباندند. نقش عرب‌نژاد لحظه به لحظه بیشتر مشخص می‌شد. او از هر کس می‌پرسید که تخصصش چیست و سپس زمینه آموزش دیدن بچه‌ها را آماده کرد. هر صبح ورزش و بعد، آموزش‌های چریکی.

سپس ۵ مقر در نقاط حساس شهر زده شد؛ در حالی که شهر پاکسازی نشده بود و درگیری‌های پراکنده به چشم می‌خورد. آن روزها، شهر در دست دو گروه دموکرات و کومله

بود و نود درصد مردم شهر مسلح بودند. اگر چه جمعیت زیادی شهر را ترک کرده بود، اما آن‌ها که مانده بودند، در تصمیم‌گیری سرگردان بودند و نمی‌دانستند به کدامین سو رو آورند.^۱

عده‌ای از مردم، به‌ویژه افراد کم سن و سال فریب خورده و جذب ضدانقلاب شد بودند. یکی از قربانیان فریب‌کاری ضدانقلاب می‌گوید:

«در یکی از کوره‌های آجرپزی نزدیک مهاباد، با چند نفر که هم‌سن و سال خودم (۱۰ سال) بودند، دوست شده بودم. یک روز که با هم به شهر رفته بودیم، از طرف «شینه بیدست» که سرده‌ست^۲ یکی از گروهک‌های حزب دموکرات است، برای ما پیغام آوردند که به مقر «لاچین» (در ۵ کیلومتری مهاباد) برویم و تهدید کردند که اگر به دستورات شینه بیدست عمل نکنیم، دموکرات‌ها شب به خانه‌هایمان آمده و همه را خواهند کشت. وقتی که به لاچین رفتیم، شینه بیدست تا ما را دید گفت: «اگر کاری را که می‌گوییم انجام بدهید، به هر یک از شماها ۱۰ تومان پول و یک کلاشینکف می‌دهم!»

۱. ستاره من؛ خاطرات و زندگی سردار شهید حمید عرب‌نژاد جانشین محور عملیاتی لشکر ۴۱ ثارالله، راضیه تجار، کرمان، لشکر ۴۱ ثارالله، ۱۳۷۶، صص ۲۸-۲۷

با شنیدن این حرف خیلی خوشحال شدیم، زیرا که ما آن قدر فقیر بودیم که ۱۰ تومان بسیار برایمان مهم بود، و از طرف دیگر، خیلی کلاشینکف را دوست داشتیم. کاری را که شینه بیدست گفته بود، قبول کردیم. او تعدادی مین به ما داد و گفت: «این مین‌ها را روی جاده نزدیک پادگان مه‌باد کار بگذارید تا پاسداران و ارتشی‌ها که تشنه خون شما هستند، از بین بروند.»

ما هم مین‌ها را گرفتیم و به اتفاق سه نفر دیگر از هم‌سالانم، به طرف پادگان حرکت کردیم و جاده خاکی نزدیک پادگان را مین‌گذاری کردیم. بعد از این کار، از منطقه دور شدیم و به تماشا ایستادیم. بعد از مدتی، یک خودرو نظامی که چند نفر در داخل آن بودند، روی مین رفت و منفجر شد که بر اثر این انفجار، سه نفر از سربازان کشته شدند. ما به خاطر ۱۰ تومان فریب این جنایتکاران را خوردیم، بلکه بچه‌های کم سن و سال کردستان زیاد هستند که مانند ما گول خورده به خاطر چند تومان دست به جنایت زده‌اند.^۱

وی درباره رفتار ضدانقلاب با رزمندگان مدافع شهر که اسیر

۱. گفت‌وگو با سه تن از اعضای حزب دموکرات در مه‌باد. بنگرید به: مجله جهاد،

شدند، چنین می‌گوید: «گروهی از اعضای حزب دموکرات به سرکردگی «اسماعیل اندیمه» در جادهٔ سردشت - مهاباد ۶ نفر پاسدار را دستگیر کردند و آن‌ها را به روستای «ایندرقاش» آورده بودند. در بین راه، به مقدار زیادی آن‌ها را کتک زده بودند. بعد از آوردن به روستا، در کنار حوضچه‌ای پر از آب، به شکنجهٔ آنان پرداختند. سرشان را در آب فرو می‌بردند؛ بعد از مدتی بیرون می‌آوردند و مجدداً این کار را تکرار می‌کردند، آن‌ها را با وسائل گوناگون داغ می‌کردند و با کابل می‌زدند.

بعد از شکنجه‌های وحشیانه که بدن‌هایشان تکه‌پاره و زخمی شده بود، ناجوانمردانه اعدام‌شان کردند و جسدشان را در کنار رودخانه انداختند.»^۱

نیروهای مدافع در مهاباد با دو مشکل روبه‌رو بودند. کمبود نیرو و مهمات و نفوذ ضدانقلاب در بین مردم.

«هنوز زمان ریاست جمهوری بنی‌صدر بود و طبق دستور او ارتش با ما همکاری نمی‌کرد و اسلحه و مهمات در اختیار ما نمی‌گذاشت. اما مسألهٔ دیگر، گستردگی دامنهٔ نفوذ و فعالیت گروهک‌های ضدانقلابی بود که در تمام شهر پخش بودند

۱. گفت‌وگو با سه تن از اعضای حزب دموکرات، ص ۴۷

و معلوم نبود در کدام خانه لانه کرده‌اند. برای همین، سپاه برای نزدیکی بیشتر مردم با نیروهای انقلابی، دفترچه بسیج اقتصادی درست کردند و برای آنان سهمیه قند، روغن، شکر و دیگر مایحتاج را تعیین کردند تا مردم بفهمند که وظیفه انقلاب فقط پاکسازی نیست، بلکه بازسازی و ایجاد امنیت و به وجود آوردن زندگی بهتری برای همه است. این موضوع تأثیر مثبتی بر مردم گذاشت و روابط صمیمانه‌تری با نیروهای سپاه پیدا کردند و هر روز عده بیشتری متوجه برداشت اشتباه‌شان نسبت به عناصر انقلابی می شدند.^۱

مهاباد در دست نیروهای ضدانقلاب بود و دشمن آزادانه در این منطقه حرکت می کرد. دکتر چمران اوضاع مناطق کردنشین را با توجه به اهمیت مهاباد چنین توصیف می کند: «نیروی ارتشی ما فقط در پادگان است. از پادگان نمی تواند بیرون برود. هنگامی که سربازان ما از پادگان خارج می شوند، چه بسا که آن‌ها را به گروگان می گیرند. همه روزه شاهدیم که عده‌ای را در راه‌ها به گروگان می گیرند، جنایت می کنند، عده‌ای را اعدام می کنند و خلاصه باید بگویم سر افعی در مهاباد موجود است.»^۲

۱. روزهای سخت نبرد، صص ۱۱۰ - ۱۱۲

۲. کردستان، ص ۱۳۶

ضدانقلاب حتی داخل خانه‌های مردم سنگر گرفته بود و تیراندازی می‌کرد، اما نیروهای انقلاب چون نمی‌خواستند جان مردم عادی را به خطر اندازند، نمی‌توانستند به آتش آن‌ها پاسخ دهند و آن‌ها هم این موضوع را می‌دانستند. مسعود ایران‌پناه از اهالی مهاباد می‌گوید:

«از همان اول در جریان مسائل شهر مهاباد بودم. ضدانقلاب به اجبار مردم را به همکاری وادار می‌کرد و مردم را مجبور کرده بود خانه‌هایشان را به یکدیگر مربوط کنند. یعنی تمام حیاط‌ها به هم راه داشتند تا ضدانقلاب‌ها به موقع بتوانند فرار کنند یا از پشت نیروهای سپاه در بیایند.»^۱

با استقرار نیروهای انقلاب در شهر مهاباد، امنیت کم‌کم به وجود آمد و مردم توانستند به زندگی عادی برگردند. مردم از حضور نیروهای ضدانقلاب خسته شده بودند و با میل و رغبت افراد گروهک‌ها را معرفی می‌کردند و از فعالیت‌هایشان خبر می‌دادند.

«یکی از این افراد، پسری حدوداً ۱۱ ساله بود که قدش به اندازه یک تفنگ ژ ۳ بود، ولی درک خوبی داشت و نسبت به

۱. روزهای سخت نبرد، ص ۱۳۳

سن و سالش، خیلی بیشتر می‌فهمید. او صورتش را می‌پوشاند و از میان افرادی که ما دستگیر کرده بودیم، افراد وابسته به حزب را نشان می‌داد و یا نشانی محل سکونت‌شان را می‌داد. او دل خونی از گروهک‌ها داشت و علی‌رغم این که تمام افراد خانواده‌اش وابسته به گروهک‌ها بودند، پیرو برادرش بود که طرفدار نظام بود و به انقلاب اعتقاد داشت.^۱

■ مهاباد بار دیگر بدون درگیری شدید توسط نیروهای انقلاب آزاد شد. در مرداد ۱۳۵۹، ستون نیروهای جمهوری اسلامی به سمت مهاباد حرکت کرد. حزب دموکرات نیز تشکیلاتش را از شهر خارج کرد و جنگ با نیروهای انقلابی را به هسته‌های مقاومت هیزبرگری (قوی‌ترین گروه نظامی آن‌ها با ۱۵۰۰ کرد آموزش دیده) واگذار کرد. بقیه گروه‌های ضدانقلاب هم نیروهایشان را در شهر سامان دادند و در مهاباد سه هزار نیرو در کمین نیروهای جمهوری اسلامی نشستند. آن‌ها که توان درگیری مستقیم را نداشتند، در جاهای حساس پخش شدند تا با عملیات چریکی، به ستون نیروهای انقلاب

۱. روزهای سخت نبرد، صص ۱۳۰-۱۲۹

ضربه بزنند. اما از آن جایی که گروه‌های ضدانقلاب با هم هماهنگ نبودند، با ورود نیروهای انقلاب به شهر، مدتی در شهر مقاومت کردند، اما مقاومت‌شان درهم شکسته شد و ناچار به تسلیم شدند.

نیروهای سپاه، ارتش و ژاندارمری بار دیگر در ۲۶ شهریور ۱۳۵۹، با نیروهای ضدانقلاب درگیر شدند و شهر را از کنترل آنان خارج کردند. زمانی که نیروهای انقلابی و کارکنان دولت در شهر مستقر شدند، وضع مردم بد بود. علاوه بر تعطیلی تمام ادارات، شهر به کلی فلج شده بود و مردم خصوصاً از نظر آذوقه، خواربار و سوخت در مضیقه بودند. به محض ورود نیروها به مهاباد، همه امکانات در اختیار مردم قرار گرفت و بسیاری از کمبودها رفع گردید.

در این دوران نیز ضدانقلاب از تهدید مردم شهر دست نمی‌کشید. در این رابطه یکی از مسلمانان کرد به نام «زبیری» که در راه‌اندازی سیستم اقتصادی شهر کمک‌های زیادی می‌کرد، توسط گروهک‌ها دستگیر شد. به دنبال این کار، مردم مهاباد حزب دموکرات را تهدید کردند که اگر او را آزاد نکند، با مردم کرد روبه‌رو هستند و مردم او را آزاد خواهند کرد. حزب

دموکرات مجبور شد وی را آزاد کند. اما مدتی بعد ناجوانمردانه او را ترور کردند.

نمونه دیگری از جنایات ضدانقلاب، شهادت یکی از پاسداران بومی به نام «خالد براقی» بود که تمام مردم مهاباد شاهد خدمت صادقانه وی بودند و ضدانقلاب بعد از کشتن وی، بر سر جنازه‌اش شروع به پایکوبی و شرابخواری کردند. در مراسم تشییع جنازه این شهید که گروه بزرگی از مردم شرکت کرده بودند، ضدانقلاب برای ایجاد رعب و وحشت و ممانعت از انجام راهپیمایی، وحشیانه مردم را به رگبار بستند و تعداد زیادی را به شهادت رساندند.^۱

مهاباد که امن شد، مردمی که به خاطر ناامنی از شهر رفته بودند، به شهر برگشتند و نیروهای انقلاب با ۳۰ پایگاه در سطح شهر، مهاباد را امن نگه داشتند: ایستگاه رادیو و تلویزیون، مراکز آموزشی، دولتی و نقاط سوق الجیشی شهر و... نیروهای انقلاب تلاش بسیاری کردند تا اعتماد مردم را به جمهوری اسلامی برقرار سازند. خانه‌های آسیب دیده از درگیری‌ها را دوباره ساختند، مدرسه علوم دینی افتتاح کردند، بهداری

۱. گفت‌وگو با عرب‌نژاد، مجله جهاد، شماره ۲۳، آذر ۱۳۶۰، صص ۵۳-۵۲.

ساختند و غذای گرم به خانهٔ مستضعفان می‌فرستادند. در این میان، ضدانقلاب سعی می‌کرد در روند بازسازی هم اختلال ایجاد کند. حتی نیروهای دموکرات دو بار در نمایشگاه کتاب شهر بمب گذاشتند.^۱

مسعود زریبافان در خاطرات خود، بعد از پاکسازی مهاباد می‌گوید:

«من به عنوان معاون فرماندار و شهردار مهاباد مشغول بودم تا این‌که قرارگاه تصمیم گرفت در مهاباد تیپ ویژهٔ شهدا را مستقر کند. برای این‌که مهاباد جای بسیار مهم، حساس و استراتژیکی بود، هم برای نظام و هم برای ضدانقلاب. به نوعی پایتخت حزب دموکرات محسوب می‌شد. بعد از پاکسازی مهاباد، برای خدمت به مردم محروم منطقه، ما به اتفاق دوستان دیگر در آن‌جا مستقر شدیم.»^۲

اتخاذ برخی سیاست‌ها هم در همراهی مردم و همکاری‌شان با نظام مؤثر بود. از جمله تقسیم مسئولیت در میان کردها و یا واگذاری ریاست بیمارستان مهاباد به یکی از پزشکان کرد

۱. روایت مجاهدت‌های خاموش آذربایجان غربی، مسعود یاران، تهران، نیروی

مقاومت بسیج، ص ۵

۲. مجلهٔ شاهد یاران، شمارهٔ ۶۶

که مشکلات را در بیمارستان حل می‌کرد. پس از آن، طرح آزادسازی جاده‌ها و تأمین آن‌ها در رأس برنامه‌های سپاه قرار گرفت. جواد شمس فرمانده سپاه مهاباد در سال‌های ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۳، از اوضاع مهاباد در زمان جنگ چنین می‌گوید:

«نیمهٔ اول سال ۶۱ به منطقهٔ مهاباد رفتم. در شهر درگیری بود و من هم خیلی نسبت به شهر توجیه نبودم. آن موقع حمید عرب‌نژاد، فرمانده بود و من شدم قائم‌مقام ایشان. وقتی عرب‌نژاد در جبههٔ جنوب شهید شدند، من فرمانده سپاه مهاباد شدم. آن قدر نیرو کم داشتیم که بعضی شب‌ها نگهبانی به خودم می‌افتاد.

یکی از کارهایمان این بود که شب‌ها برای دشمن کمین می‌گذاشتیم. با این کار هم خودمان را حفظ می‌کردیم هم شهر را. در شهر هم هر موقع ضدانقلاب تصمیم می‌گرفت مانوری انجام بدهد، به‌سختی با آنان درگیر می‌شدیم. ما توانایی بستن عقبهٔ دشمن را نداشتیم و لازمهٔ آن داشتن نیروی بیشتر، تجهیزات و امکانات لازم برای انجام عملیات علیه ضدانقلاب و حفظ و استمرار آن بود که ما نداشتیم. برای همین، هر وقت عملیاتی خارج از سپاه و تا شعاع ده پانزده

کیلومتری انجام می‌دادیم، به‌علت کمبود نیرو و تجهیزات، نمی‌توانستیم آن موقعیت را حفظ کنیم و مجبور بودیم دوباره به قرارگاه خودمان برگردیم.

مردم هم به‌عنوان نیروهای مسلح نظام، زیاد روی ما حساب نمی‌کردند، چون می‌گفتند این‌ها می‌روند به ضدانقلاب ضربه می‌زنند و عملیات موفق هم انجام می‌دهند، ولی نمی‌مانند و دوباره به مقر خودشان برمی‌گردند. بر عکس ما، ضدانقلاب، هر زمان که اراده می‌کردند، می‌توانستند تردد کنند، سراغ مردم بروند و با آن‌ها صحبت و معاشرت کنند، چون ضدانقلاب با مردم هم‌زبان و هم‌لباس بود؛ پس نفوذشان هم بیشتر بود. در دل مردم ترس ایجاد می‌کردند و مردم هم ناچار به همکاری بودند. مردم طرفدار کومله و دمکرات نبودند، بلکه از این‌ها بیزار و متنفر بودند، ولی از ما هم توانایی و قدرت چندانی نمی‌دیدند.

کم‌کم به این نتیجه رسیدیم که باید در مناطقی که عملیاتی موفق انجام می‌دهیم، مستقر شویم تا شهر کمتر آسیب ببیند و تأمین برقرار شود و بتوانیم نیروی بیشتری جذب کنیم؛ مردم هم نظرشان تغییر کند. آن موقع تنها

نیرویی که به مهاباد اعزام می‌شد، نیروهای اعزامی از تهران بودند. البته به این صورت بود که هر وقت نیروی اعزامی به جبهه‌های جنوب اضافه می‌آمد، برای ما می‌فرستادند که اکثرشان توانایی رزم در منطقهٔ کردستان را نداشتند. نیروهای اعزامی می‌گفتند حاضریم مدت‌ها به جبهه‌های جنوب برویم و روبه‌روی عراقی‌ها بجنگیم، ولی این جا نیاییم که معلوم نیست دشمن کجاست و از کجا به ما حمله می‌کند.

نیروهایی که اعزام می‌شدند، تا مدت‌ها داخل مقرشان محصور بودند و نمی‌توانستند آزادانه تردد کنند. این در شرایطی بود که دشمن آزادانه در شهر گشت می‌زد و کار تبلیغاتی می‌کرد. از سال ۶۰ و ۶۱ به بعد، مقرر شد که برای هر کدام از شهرهای کردستان، پشتیبانی از استان‌های دیگر قرار دهند. تأمین سپاه مهاباد هم به منطقهٔ ۹ واگذار و قرار شد استان‌های فارس، بوشهر و هرمزگان نیروی انسانی ما را تأمین کنند و نیرو هم خوب فرستادند.

گشایشی حاصل شد و کار ما کم‌کم در مسیر اصلی خودش قرار گرفت. البته نیروهای اعزامی جوان و کم‌تجربه بودند؛ با این وجود رفته‌رفته تقویت شدیم و کادر ما در بُعد

تبلیغات، عملیات و نیروی انسانی و لجستیک کم‌کم زیادتر شد و همین باعث شد در زمینه رزم هم پیشرفت کنیم و یگان مانوری تشکیل بدهیم. ناگفته نماند ما از نیروهای با برکتی مثل پیشمرگان مسلمان کرد^۱ یا عشایر مسلمان منگور هم بهره‌مند بودیم، این نیروها در سطح منطقه پراکنده بودند، ولی پس از الحاق‌شان به سپاه و پشتیبانی از نظام، سازمان یافته شدند و این همسایگی ما با آن‌ها باعث ایجاد امنیت در سطح شهر مهاباد شد.^۲

۱. محمد بروجردی فرمانده سپاه غرب، در پاییز ۱۳۵۸ با همکاری برخی از فرماندهان، سازمان پیشمرگان کرد مسلمان ایران را تأسیس کرد که با جذب نیروهای بومی کردستان به سرعت گسترش یافت. این سازمان در عملیات‌های پاکسازی شهرهای مختلف شرکت کرد و در سال‌های ۱۳۵۹ تا ۱۳۶۱ نیز در پاکسازی جاده‌های مواصلاتی و روستاهای سراسر مناطق گردنشین ایفای نقش کرد. این سازمان از سال ۱۳۶۱، به مرور جذب بسیج شد.

۲. جواد شمس

۴ فصل چهارم

بعد از آزادسازی شهر، آن چه اهمیت داشت، پاکسازی کامل اطراف مهاباد بود. هنوز بعضی از محورهایی که به آن جا ختم می شد، ناامن بود. یک سلسله عملیات دیگر لازم بود که طبق آن، در چند مرحله، به تدریج بر همه محورهای اطراف مسلط شوند. زمستان سال ۱۳۶۱، طرح اولیه عملیات تدوین شد و نام این مجموعه عملیات را بعثت گذاردند.

اطراف مهاباد به دلیل جغرافیای خاص منطقه، پیچیدگی ویژه‌ای داشت که کار را کمی مشکل تر می کرد. جاده مهاباد - ارومیه با ۱۱۹ کیلومتر طول، مهم ترین مسیر ارتباطی بین شهرهای شمالی و جنوبی استان است. دریاچه ارومیه در

سمت شرق و ارتفاعات اجاق و خان طاووس در سمت غرب جاده قرار دارند. زمانی که مهاباد در کنترل تجزیه‌طلبان بود، این جاده در حد فاصل سهراهی محمدیار تا مهاباد در تسلط شورشیان قرار داشت و آنان در حد فاصل ارومیه تا سهراهی محمدیار، با نفوذ در آن محدوده، کمین و به خودروهای در حال عبور حمله می‌کردند. بدین علت خبرهای متعددی از جنایات ضدانقلاب در جاده‌ها گزارش می‌شد.

در پی آزادسازی شهر مهاباد در ۲۶ شهریور ۱۳۵۹، جاده مهاباد - ارومیه در حد فاصل سهراهی محمدیار تا مهاباد از تسلط گروه‌های تجزیه‌طلب خارج و در طول مسیر، پایگاه‌های متعددی برای برقراری امنیت ایجاد شد. با وجود برقراری امنیت در طول جاده، شورشیان همواره در این مسیر کمین می‌گذاشتند یا در روستاهای اطراف با نیروهای نظامی و انتظامی درگیر می‌شدند. در عملیاتی که برای بیرون کردن شورشیان از روستای دارلک در ۲۴ فروردین ۱۳۶۰ انجام شد، نیروهای رزمنده در کمین دشمن افتادند و ۱۸ نفر از آنان شهید و ۵۶ نفر مجروح شدند.^۱

۱. اطلس راهنما ۱۲؛ آذربایجان غربی در جنگ با ضدانقلاب و دفاع مقدس، ص ۸۰

«بعد از شهادت تعدادی از برادران سپاه و بسیجی در ۱۸ خرداد ۱۳۶۰، با مهدی امینی که فرمانده عملیات سپاه بود، با تعدادی از نیروهای تحت‌امرش به منطقه دارلک اعزام شدیم. در اطراف جاده مهاباد به ارومیه مستقر شدیم و از آن‌جا حرکت خویش را آغاز کردیم و پاکسازی را استمرار بخشیدیم و به طرف روستای گوگ‌تپه در محور مهاباد به میاندوآب رفتیم.

پاسی از شب می‌گذشت که از یمین و یسار و از جلو و عقب زیر آتش ضدانقلاب قرار گرفتیم. ما مشغول تثبیت مواضع و هدایت نیروها بودیم. نیمه شعبان بود. یک لحظه در این گیر و دار، نگاهم به قرص ماه افتاد. با خودم گفتم: خوشا به سعادت کسی که امشب از جمع بچه‌ها شهید شود!

نزدیکی‌های صبح شد و الحمدلله دشمن شکست خورد و نتوانست رخنه‌ای در صف پولادین رزمندگان ایجاد کند و با مقاومت دلیرانه بچه‌ها، علی‌رغم آن یورش عظیمی که اشرار کرده بود (چون هم از طرف مهاباد، هم میاندوآب و هم بوکان حمایت می‌شدند) آن منطقه پاکسازی شد.

وقتی دشمن عقب نشست، من رفتم سنگر فرماندهی.

آقای امینی آن جا نبودند. از بچه‌ها پرسیدم: «از نیروها شهید هم داشتیم؟»

گفتند: «سه نفر، ستار جوانبخت، احمد بوداقی و...»

گفتم: «نفر سوم؟»

گفتند: «آقا مهدی!»

گفتم: «آقای امینی؟!»

گفتند: «بله!»^۱

در حادثه دیگری، نیروهای سپاه و بسیج ارومیه و نقده، در ۱۸ خرداد ۱۳۶۰، به کمین نیروهای شورشی افتادند که در این درگیری، ۲ بال گرد هوانیروز سقوط کرد و ۳۵ نفر از نیروهای سپاه، هوانیروز و بسیج به شهادت رسیدند. در همین محور، در جاده‌ای فرعی واقع در جنوب سه‌راهی نقده، خودرو حامل محمد بروجردی، فرمانده تیپ ویژه شهدا، در یکم خرداد ۱۳۶۲، روی مین رفت و وی به شهادت رسید.

مسعود زریبافان خاطره شهادت محمد بروجردی را این‌گونه بیان می‌کند:

«در اوایل سال ۱۳۶۲، آخرین باری که ما ایشان را دیدیم، در پادگان مهاباد بود و درخصوص این مسأله جلسه داشتیم

که فقط محورهای اصلی پاکسازی شده بود و یک بخش کوچکی از شهر مهاباد و بقیه‌اش هنوز دست ضدانقلاب بود. آقای بروجردی در آن جلسه گفت ما می‌خواهیم تیپ ویژه شهدا را مستقر کنیم و نیاز به مکان مناسبی داریم. در آن جلسه یکی دو جا به ایشان پیشنهاد شد. مکان‌هایی بود بین مهاباد و سه راه محمدیار، متعلق به شرکت‌های سهامی زراعی قدیم. شهید بروجردی از این پیشنهاد خیلی استقبال کرد و گفت امروز می‌روم مکان‌ها را می‌بینم. جلسه هنوز تمام نشده بود که متوجه شدیم دارد دیر می‌شود و زمان می‌گذرد، چرا که از ساعت چهار عصر به بعد، نیروهای تأمین جاده را جمع می‌کردند و امنیت کافی حاکم نبود. بنابراین شهید بروجردی خداحافظی کرد و گفت چون باید این چند جا را ببینم، زودتر می‌روم. آخرین کسی که با ایشان خداحافظی کرد، من بودم. سه چهار ساعتی نگذشته بود که زنگ زدند مقابل ورودی مجتمع زراعی که قرار بود ایشان آن جا را ببینند، انفجاری صورت گرفته و ماشینی روی مین رفته و سر نشینانش به شهادت رسیده‌اند. حدس زدیم این ماشین، ماشین شهید بروجردی باشد. بعد از آن حادثه، دوستان سریعاً ایشان را به ارومیه رسانده بودند، اما شهید شده بود.

پس از شهادت، همچنان آن خنده همیشگی بر چهره شهید بروجدی بود.^۱

جاده مهاباد - میاندوآب، ۴۷ کیلومتر طول دارد. اطراف این جاده، در سمت مهاباد، باغ‌های میوه و درختان بسیاری وجود دارد. این جاده که بخشی از راه ارتباطی ارومیه به استان‌های آذربایجان شرقی، زنجان و کردستان به شمار می‌آید، اهمیت فراوانی در اقتصاد استان دارد و روزانه خودروهای بسیاری از آن عبور می‌کنند. به همین دلیل، گروه‌های تجزیه طلب بخش وسیعی از این جاده را در کنترل داشتند و در سایر نقاط نیز کمین می‌گذاشتند. در این جاده نیز ضدانقلاب جنایات بسیاری کردند.

بر اساس اسناد سپاه مهاباد، در ۳۰ مهر ۱۳۶۳، ضدانقلاب در کمین این جاده، پس از شهید کردن چندین سرنشین خودروی عبوری، پیکر مطهر یکی از شهدا را به آتش کشید. این فرد پاسدار و جمعی سپاه مهاباد بود.^۲

«در محدوده گوی تپه تا مهاباد مأمور بازرسی همه

۱. مجله شاهد یاران، شماره ۶۶

۲. اوج مظلومیت؛ مستندی از جنایات ضدانقلاب در مناطق بحران‌زده غرب و شمال غرب کشور پس از پیروزی انقلاب اسلامی، جواد استکی، مهدی داوری و بتول احمدی، اصفهان، ستارگان درخشان، ۱۳۹۲، ص ۱۳۸

ماشین‌هایی بودیم که از مهاباد به میاندوآب می‌رفتند. سپاه متوجه بود که دموکرات‌ها قسمتی از گازوئیل و بنزین مورد نیازشان را از مهاباد تأمین می‌کنند. خیلی اوقات هم خود کردها، بنزین و نفت را با سه برابر قیمت به دموکرات‌ها می‌فروختند. حتی گاه تحت‌شرایطی بنزین مفت هم به دموکرات می‌دادند. به همین جهت، در ورودی مهاباد پایگاهی زده و به ما مأموریت دادند همهٔ ماشین‌های ورودی و خروجی در آن جاده را بازرسی کنیم. در این بازرسی‌ها دقت می‌کردیم آذوقه و وسایلی که در ماشین است، در حد نیاز خود آن خانواده باشد. گاهی دیده می‌شد خانواده‌ای از مهاباد عازم ده خودشان هستند و ۳۰ حلب روغن نباتی همراه می‌برند. مشخص بود این اقلام را به دموکرات‌ها خواهند داد.

جالب این‌جا بود که راننده‌ها می‌گفتند شما این‌جا ما را بازرسی می‌کنید و چند کیلومتر جلوتر دموکرات‌ها ماشین را می‌گردند! دموکرات‌ها و کومله‌ها تا این حد در منطقه برای خودشان صاحب قدرت و اختیار بودند.^۱

۱. نورالدین پسر ایران؛ خاطرات سیدنورالدین عافی، معصومه سپهری، تهران، سورة

تا قبل از مهر ۱۳۶۰، یگان‌های سپاه و ارتش، امنیت این جاده را تأمین کرده بودند، اما به دلیل نبود پایگاه در طول مسیر، جاده همچنان ناامن بود. در ۷ مهر ۱۳۶۰، واحدهای عملیاتی سپاه، ارتش، ژاندارمری و پیشمرگان مسلمان کرد، عملیات بزرگی را در طول این جاده اجرا کردند که در طول آن مقرهای شورشیان در روستاهای اطراف مسیر منهدم و با استقرار پایگاه در نقاط حساس، عبور و مرور در این جاده برقرار شد.

صفر صالحی در مورد خاطرات خود از عملیات آزادسازی این جاده می‌گوید:

«در سال ۱۳۶۰، قرار بود به دنبال پاکسازی کردستان، منطقه میاندوآب - مهاباد نیز پاکسازی شود. ما آمديم تا روستایی در نزدیکی ساری‌قمیش. پنج شش ساعت طول کشید تا به تپه‌های استقرار کنونی برسیم. نزدیک بعدازظهر، نیروها در سه قله مستقر شدند. با توجه به خستگی بچه‌ها، دستور سنگ‌سازی رسید. حوالی ساعت یازده دوازده بود که ضدانقلاب به قله محل استقرار ما حمله کرد، با اولین تیر (نارنجک تخم‌مرغی)، بنده زخمی شدم، ولی سطحی بود،

سایر برادرها هم زخمی شدند و دو نفر از برادرهای بسیجی شهید شدند.

دشمن تا ساعت ۳ صبح ارتفاعات را می‌کوبید و برادرها با روحیه بالا مقاومت می‌کردند و ضدانقلاب نتوانست موفق شود و پا به فرار گذاشت. فردای آن روز ساعت ۸ تا ۹ صبح بود که تیمسار صیادشیرازی با هلی‌کوپتر آمدند بالای قله و از قله بازدید کردند و نزدیک سنگر ما آمدند و سر و صورت من را که به دلیل انفجار نارنجک تخم‌مرغی سیاه شده بود، دید و گفت: «حال شما خوب نیست.»

گفتم: «چرا، حال من خوب است. فقط دو سه تا نارنجک تخم‌مرغی خورديم که خوب می‌شوم.»^۱

سیدمحمد تهامی از نیروهای حاضر در عملیات روایت می‌کند: «بنا شد جاده مهاباد - میاندوآب را باز کنیم. یکی از تیپ‌های ارتش مأمور شد از سمت میاندوآب به طرف مهاباد حرکت کند. ما هم مأمور شدیم از سمت مهاباد به میاندوآب برویم و در محل «تلخاب» که مرکز حزب دموکرات بود، به هم

۱. یادداشت‌های سفر شهید صیادشیرازی (مأموریت‌های میدانی گروه معارف)، محسن کاظمی، تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ارتش جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۸، صص ۶۷-۶۶

برسیم. تاروبه روی تلخاب آمدیم و از نیروی مقابل خبری نبود. دو روز ماندیم. بعد از تماس متوجه شدیم که تنها ۳ کیلومتر بین ما و برادران ارتشی فاصله است و برای رسیدن به آن‌ها باید از داخل جنگل مصنوعی عبور کنیم. تصمیم گرفتیم به پاکسازی بپردازیم. با گذاشتن تأمین، حرکت کردیم.

سوار یک خودروی استیشن شدیم. برای الحاق به نیروهای ارتشی پیش رفتیم و ستون هم که ۷ خودرو بود، دنبال ما آمد. در کیلومتر اول اتفاقی نیفتاد. در کیلومتر دوم، درست هنگامی که عرب‌نژاد در حال تماس گرفتن با نیروهای عقب و توپخانه بود و گوشی بیسیم دستش بود، ضدانقلاب خودروی ما را از داخل جنگل و با شدت تمام به رگبار بست. ماشین شش یا هفت گلوله خورد و سقفش با رگبار کلاشینکف از هم دریده شد. اما عرب‌نژاد با خونسردی در حال صحبت کردن با بیسیم بود؛ بی‌آن که دچار لکنت شود.

ما در کمین دشمن گرفتار شده بودیم. در فاصله شصت هفتاد متری خود، آتش دهانه تیرباری را دیدم که مدام به سویمان شلیک می‌کرد. عرب‌نژاد با تسلطی که بر اعصابش داشت، راننده را هم آرام کرد و او را کمک کرد تا ماشین را به

جای امنی هدایت کند. در همین حال، آتش توپخانه خودی دقیقاً سنگر دشمن را نشانه رفت. در نتیجه توانستیم با آرامش و درایت حمید، ستون را به سلامت از مهلکه بیرون ببریم.^۱

جاده ۹۱ کیلومتری مهاباد - پسوه - پیرانشهر از شمال دریاضه سد مهاباد عبور می‌کند و پس از گذر از چند گردنه، به پسوه می‌رسد و از آن جا تا سهراهی نقده - پیرانشهر ادامه می‌یابد. با وجود آن که در پادگان پسوه یگانی از ارتش مستقر بود، اما همه گروه‌های تجزیه طلب در پسوه پایگاه داشتند و ضمن تسلط بر شهر، رفت و آمد را در جاده نیز کنترل می‌کردند. به همین دلیل، نیروهای خودی تصمیم گرفتند در طول چند مرحله عملیات، جاده‌های مهاباد به پسوه و پیرانشهر را از کنترل شورشیان خارج کنند.

یگان‌های سپاه و ارتش با همراهی رزمندگان عشایر منگور، در ۲۳ شهریور ۱۳۶۱، ابتدا از محور مهاباد به شورشیان حمله کردند و ۱۵ کیلومتر از جاده را حد فاصل قاضی آباد تا دهبکر در اختیار گرفتند. سپس همین واحدها ۱۵ کیلومتر دیگر را تا گردنه میران به تصرف درآوردند.

۱. ستاره من، صص ۳۷ - ۳۶

در آخرین مرحله از عملیات، یگان‌های سپاه مهاباد و پیرانشهر؛ واحدهای ارتش و عشایر منطقه مهاباد و پیرانشهر، در ۲۱ اردیبهشت ۱۳۶۲، از دو محور وارد عمل شدند و باقی‌مانده جاده را در حد فاصل گردنه میران تا پسوه آزاد و عبور و مرور در این جاده را پس از ۴ سال برقرار کردند.^۱

مصطفی ایزدی در خاطرات خود می‌گوید: «یک روز تو دفترم نشسته بودم که محمود (کاوه) همراه علی قمی^۲ وارد شد. بعد از احوال‌پرسی گفتم: «خیلی از کارهامان زمین مانده، با رفتن بروجردی، تیپ ویژه شهدا هم بی‌فرمانده شده، باید فکر چاره باشیم.»

سرش را بلند کرد و گفت: «با شرایطی که پیش آمده، باید عملیات را ادامه بدهیم، نباید بگذاریم جای خالی بروجردی احساس شود.»

با تعجب نگاهش کردم. از رنگ صورتش معلوم بود که هنوز حالش خوب نشده و خیلی درد می‌کشد. مصمم‌تر از قبل گفت: «پاکسازی جاده مهاباد - سردشت را ادامه می‌دهیم. ان شاء الله کار را تمام می‌کنیم.»

۱. اطلس راهنما ۱۲؛ آذربایجان غربی در جنگ با ضدانقلاب و دفاع مقدس، ص ۸۵

۲. جانشین تیپ ویژه شهدا که در مردادماه سال ۱۳۶۳ به شهادت رسید.

پاکسازی جاده، از همان جایی که با شهادت بروجردی رها شده بود، از سر گرفته شد. زودتر از آن چه که فکرش را می کردیم، جاده آزاد شد.^۱

جاده مهاباد - سردشت به طول ۱۲۵ کیلومتر، بعد از عبور از دریاچه سد مهاباد، از تنگه های متعددی می گذرد تا به گردنه زمیران می رسد و سپس با عبور از یک منطقه جنگلی، به شهرک ربط و سردشت منتهی می شود.

سران گروه های شورشی، به دلیل اهمیت جاده، مصمم بودند کنترل آن را از دست ندهند، اما یگان های عملیاتی قرارگاه حمزه سیدالشهدا، در چند مرحله عملیات، از دو محور مهاباد و سردشت این جاده را از تسلط گروه های تجزیه طلب خارج کردند.

در عملیاتی که در ۶ دی ۱۳۶۰، از محور مهاباد آغاز شد، جاده در حد فاصل مهاباد تا روستای حمزه آباد به کنترل رزمندگان اسلام درآمد. در ۳ فروردین ۱۳۶۱، با اجرای عملیاتی در حد فاصل روستای حمزه آباد تا بیطاس، این محدوده نیز از کنترل شورشیان خارج شد. یگان های عملیاتی

مهاباد در ۴ خرداد ۱۳۶۱، جادهٔ مهاباد - سردشت را تا کیلومتر ۲۵ تصرف کردند. در ۲۷ فروردین ۱۳۶۲، در عملیات دیگری، جاده در حد فاصل روستای دوسید تا روستای آمید به کنترل نیروهای خودی درآمد. در مرحلهٔ پایانی، برای آزادسازی گردنهٔ زمزیران، در ۲۷ فروردین ۱۳۶۲ از دو محور عملیات شد. نیروهای محور مهاباد از سه‌راهی آمید و نیروهای محور سردشت از منطقهٔ ربط وارد عملیات شدند.

یگان‌های سپاه به‌خصوص تیپ ویژهٔ شهدا، ارتش و ژاندارمری، با همکاری عشایر کرد، در طول ۲۰ روز گروه‌های شورشی را سرکوب کردند. بدین ترتیب گردنهٔ زمزیران آزاد و عبور و مرور بعد از ۴ سال در این جاده برقرار شد.^۱

فاصلهٔ مهاباد تا بوکان ۷۰ کیلومتر است. این جاده در زمان بروز بحران در مناطق کردنشین، خاکی بود و تردد چندان در آن انجام نمی‌شد و مردم بیشتر از مسیر مهاباد به میاندوآب و بوکان رفت‌وآمد می‌کردند. تجزیه‌طلبان هم از این فرصت استفاده کرده، چند مقر مهم در روستاهای این مسیر ایجاد کرده بودند. عملیات آزادسازی این جاده با نام شهید علی مصطفوی از فروردین ۱۳۶۲، در چند مرحله آغاز شد.

۱. اطلس راهنما ۱۲؛ آذربایجان غربی در جنگ با ضدانقلاب و دفاع مقدس، ص ۹۶

از محور مهاباد، تیپ ۱۱۰ شهید بروجردی با گردان‌های جندالله و نبی‌اکرم سپاه مهاباد، در مرحله اول، ارتفاعات بیهاز و مرقاوا را تصرف و شورشیان را در روستاهای تکان‌لوجه، برده‌میش و شکم دریده منهدم کردند. ادامه عملیات به دلیل بروز سرما تا مدتی به تأخیر افتاد، اما پس از چند روز، در مرحله دوم عملیات، روستاهای حد فاصل قره‌بلاغ تا برهان به کنترل رزمندگان اسلام درآمد و پس از ۴ سال، عبور و مرور در این محور برقرار شد.^۱

«در طول تابستان ۱۳۶۰، عملیات‌هایی برای آزادی‌سازی جاده مهاباد - بوکان انجام شد. طی عملیاتی راه بوکان باز شد و پس از آن ما را به گوی‌تپه فرستادند. آن‌جا مستقر شدیم و پس از چند روز، قرار شد با عملیاتی پایگاه‌های دموکرات‌ها در تپه‌های اطراف جاده مهاباد - بوکان را پاکسازی کنیم تا دموکرات‌ها از آن طریق نتوانند به نیروها دید داشته باشند.

صبح با صد نفر از نیروهای سپاهی و ارتشی و همراهی ده دستگاه تانک وارد عمل شدیم. قصد ما آزادسازی تپه‌ها بود، ولی قبل از رسیدن به تپه‌ها، در منطقه جنگلی که دموکرات‌ها

۱. اطلس راهنما ۱۲؛ آذربایجان غربی در جنگ با ضدانقلاب و دفاع مقدس، ص ۹۸

مناطقى سخت‌تر از نبرد در دشت و تپه بود، چون دشمن مى‌توانست پشت دیوار باغ‌ها و اتاقک‌ها پناه بگیرد. وقتى به آن منطقه جنگلى رسیدم، کنار نهري که از زیر درختان هلو مى‌گذشت، سر و روی شستیم. برای رفع خستگی همان‌جا نشستیم. در حال خوردن خرماهایی که داشتیم، بودیم که ناگهان دموکرات‌ها از جنگل بیرون آمدند.

سریع به سمت تپه‌ها حرکت کردیم، ولی با رگبار ممتد آن‌ها متوقف شدیم. معلوم بود تعدادی از آن‌ها از بالای درخت‌ها ما را زیر نظر داشتند. به ما دستور عقب‌نشینی داده شد و بلافاصله تانک‌ها منطقه را زیر آتش گرفتند. برای دقایقى فقط ناظر این صحنه بودیم. با فروکش کردن شلیک تانک‌ها، به سمت جنگل پیشروی کردیم و بالاخره با به اسارت گرفتن پنج شش نفر از دشمن، آن منطقه را پاکسازی کرده و به جاده رسیدیم.^۱

بدین ترتیب راه‌های ارتباطی بوکان در مراحل گوناگون آزاد شد و رفت‌وآمد در آن‌ها جریان یافت.

۵ فصل پنجم

از آن جا که نیروهای ضدانقلاب پس از برقراری امنیت در شهرها و تأمین جاده‌ها، به روستاها و ارتفاعات اطراف گریخته بودند، تا پس از کاهش نیروهای خودی دوباره به شهرها بازگردند، تصمیم گرفته شد در مرحله سوم آزادسازی، به پاکسازی مناطق بینابینی اختصاص یابد تا امنیت در مناطق آزاد شده، تثبیت شود و نیروهای ضدانقلاب نتوانند در این مناطق به فعالیت‌شان ادامه دهند.

«در مهاباد جلسه‌ای با حضور فرماندهان، برای آزادسازی منطقه قره‌داغ تشکیل شد که میان جاده مهاباد - سردشت، در محلی به نام کیتکه واقع شده بود. ناحیه‌ای بسیار حساس،

با منطقه‌ای وسیع و تعداد زیادی گروهک پنهان. این عملیات، بخش عمده‌ای از کشک‌درّه را دربرمی‌گرفت. جلسه چندین ساعت طول کشید. نیروی ذخیره‌ای می‌خواستند که به سرعت وارد عمل بشود. اختلاف بر سر تعیین محلی برای استقرار این نیرو، باعث گردید نتیجه‌ای حاصل نشود. در این منطقه صعب‌العبور، مرحله دوم عملیات بعثت، گویی به بن‌بست رسیده بود.

شهید محمد بروجرودی و سرهنگ ظهوری نقشه‌ها را برچیدند و به همراه داوود عسگری و فرماندهان دیگر همان‌جا، از فرط خستگی خوابیدند. چند ساعتی از خوابیدن او نگذشته بود که ناگهان از خواب پرید. گویی جانی دیگر گرفته بود. سرهنگ ظهوری را صدا زد و با شوق غریبی، نقشه عملیات را کنار او گسترد. دستش را روی نقطه‌ای خاص گذاشت که در میان نقاط مورد اختلاف شب گذشته نبود و آن‌جا را برای استقرار نیروی ذخیره و نقطه ورود به عملیات پیشنهاد داد. چنان قاطعانه می‌گفت که جای تردید برای کسی باقی نماند. یکی از دوستانش پرسید: «از کجا این راه را پیدا کردی که چنین بی‌شک و شبهه آن را تعیین می‌کنی؟»

شهید بروجردی با شوق پاسخ داد: «راهش را در خواب پیدا کردم!»

این ابتکار، خواب را از سر همه پراند. از شهید بروجردی، این چشمه‌اش را ندیده بودند. او در صفحهٔ روز ۲۳ اردیبهشت تقویمش، ریز و درهم نوشت: مرحلهٔ دوم عملیات بعثت. ۲۴ ساعت بعد وارد عمل شدند و مثل باد مهاباد، سبک‌خرام اما با نفوذ، ناحیه‌ای در بانه به نام هنگه‌ژال را آزاد کردند. توجه گروهک‌ها که به آن سمت معطوف شد، پاکسازی راه مهاباد - سردشت و پیرانشهر شروع شد و توانستند محور کله‌گاو و بازرگان را به تصرف درآورند.^۱

ناامنی در روستاهای اطراف مهاباد، به شکل دزدی و چپاول اموال مردم، جمع‌آوری کمک‌های نقدی و غیرنقدی برای گروهک‌ها، تجاوز به دختران و زنان، غارت دارو از درمانگاه‌ها و... بود. به عنوان مثال: ارتش گزارش داد که در ۲۵ مرداد ۱۳۶۲، اربابان کورهٔ آجر فشاری در قم‌قلعه مهاباد در منطقهٔ شهر ویران شده حدود ۶۰۰۰۰۰ ریال به عنوان کمک

۱. تا همیشه ققنوس؛ زندگی‌نامهٔ داستانی سرلشکر پاسدار شهید محمد بروجردی پس از انقلاب، گردآورنده و بازآفرینی حسین مسجدی، تهران، نشر شاهد، ۱۳۸۰، صص ۱۵۳ - ۱۶۰ و

به حزب دموکرات پرداخت کردند؛ ضمناً عناصر مسلح حزبی از هر یک از کارگران کورهٔ آجر فشاری مزبور نیز بین ۱۰۰ تا ۲۰۰ ریال به عنوان کمک جمع‌آوری کردند.^۱

نیز در گزارش دیگری از ارتش آمده: در ۱۷ آذر ۱۳۶۲، افراد مسلح حزب دموکرات وارد روستای قادرآباد مهاباد شده و تعداد ۶ دستگاه تراکتور متعلق به اهالی را به سرقت بردند. این افراد به تازگی در روستای بیرام، مقر ثابت دایر نموده و از تراکتورهای مزبور به عنوان حمل وسایل از قبیل مهمات و ارزاق مورد نیاز خود استفاده می‌نمایند.

خبرنامهٔ رویدادها و تحلیل‌های سپاه پاسداران نیز نوشت: ۱۵ تیر ۱۳۶۴، تعدادی از عناصر حزب دموکرات ضمن ورود به روستای دورافتاده‌ای در محور میان‌دوآب - مهاباد، مبلغ ۱۰۰۰۰۰ ریال به زور از مردم گرفتند.^۲ این‌ها فقط گوشه‌ای از جنایات و بحران‌آفرینی ضدانقلاب در منطقهٔ مهاباد بود. با این شرایط، نیروهای انقلابی عملیاتی‌هایی را برای پاکسازی روستاها انجام دادند.

۱. اوج مظلومیت، صص ۲۰۷ و ۲۴۲

۲. اوج مظلومیت، صص ۲۴۵ و ۲۵۰

«گزارش رسیده بود که در نزدیکی مهاباد روستایی است که سی چهل دموکرات به آن جا حمله کرده‌اند و چند نفر از پیشمرگان کرد و مردم آن جا را گرفته‌اند. حمید (عرب‌نژاد)، مرا سراغ چند نفر از بچه‌های اطلاعات فرستاد. با آن‌ها نزدش برگشتیم. گفت: «بروید، تحقیق کنید و ببینید وضع روستا چگونه است؟»

آن‌ها رفتند و خبر آوردند: «روستا آلوده است. دموکرات‌ها در آن مستقرند و پایگاه زده‌اند. در قسمت جنوب آن، مردم عادی زندگی می‌کنند و...»

عرب‌نژاد، بچه‌ها را سازماندهی کرد. ساعت ۱۱ صبح حرکت کردند و رفتند. از طریق بیسیم از نخستین درگیری آن‌ها که تا پنج بعدازظهر طول کشید و به محاصره انجامید، باخبر شدیم. حمید، چند نفر را صدا زد و گفت: «برای کمک به آن‌ها... حرکت!»

روستا بالای تپه بود و راه ورودی از کف تپه می‌گذشت. هوا برفی بود. وقت اذان صبح بود که راه افتادیم. عاقبت به محل مورد نظر رسیدیم و بچه‌ها را بدون کوچکترین تلفاتی نجات دادیم و ۸ نفر از افراد ضدانقلاب را هم دستگیر کردیم و به مقرر برگشتیم.

روز بعد، از طرف حزب دموکرات اطلاعیه داده شد که در فلان ساعت و فلان جا حمله می‌کنیم. حمید، گروه ضربت را تشکیل داده، گفت: «راه بیفتیم.»

برف سنگینی آمده بود. می‌بایست ورودی بوکان به شهر (مهاباد) را می‌بستیم. از ساعت نه تا یک‌ونیم نیمه‌شب، زیر پل نشستیم. حمید می‌آمد و به ما سر می‌زد، یا با بیسیم تماس می‌گرفت تا از اوضاع مطلع شود؛ اما تأکیدش این بود: «مبادا بی‌گناهی را بزنید. فردای قیامت نمی‌توان جواب‌گو بود.»

سرما بی‌داد می‌کرد. کف پوتین‌هایمان به زمین چسبیده بود. انگشت‌هایمان چنان از سرما کرخت شده بود که نمی‌توانست ماشه را بچکاند. در همین موقع، سایه چند نفر پیدا شد. با بیسیم به حمید آقا که کمی دورتر از ما مستقر بود، اطلاع دادم. گفت: «نزنید! تا مطمئن نشده‌اید، نزنید. ممکن است عابرهای معمولی باشند.»

سپس خودش از پل بالا رفت، روی جاده کمین کرد و وقتی مطمئن شد همان‌هایی هستند که منتظرشان بودیم، رگبار اولی را خودش زد. درگیری شدت گرفت. ربع ساعتی، سکوت و خاموشی بود و جز خشاخش برف زیر پاهایمان،

صدایی نبود. سه نفر به هلاکت رسیدند، یکی دستگیر شد و بقیه گریختند. به مقرر برگشتیم؛ در حالی که به تدبیر فرمانده خود مؤمن تر شده بودیم.^۱

عملیات پاکسازی مناطق بینابینی، پس از پاکسازی شهر مهاباد و همچنین آزادسازی راه‌های مواصلاتی، سومین مرحله از عملیات آزادسازی در منطقه مهاباد محسوب می‌شود. برای نمونه، به چند عملیات در منطقه بینابینی اشاره می‌کنیم:

بعد از آزادسازی شهر مهاباد، تعدادی از نیروهای دموکرات و کومله، با حضور در منطقه مکریان شمالی که مابین مهاباد و میاندوآب واقع شده است، گه‌گاه به شهرهای مهاباد و میاندوآب حمله می‌کردند یا در جاده ارتباطی بین این دو شهر، به اجرای کمین می‌پرداختند و امنیت عبور و مرور را در جاده از بین می‌بردند.

یگان‌های سپاه مهاباد و میاندوآب چند بار در منطقه مکریان شمالی عملیات انجام دادند، اما شورشیان با جابه‌جایی یا مخفی شدن در کوه تلخاب، دوباره به روستاهای این منطقه باز می‌گشتند. در ۲۹ اردیبهشت ۱۳۶۱، نیروهای سپاه، ارتش

۱. ستاره من، صص ۳۶ - ۳۴

و عشایر منگور، عملیاتی در منطقهٔ مکریان شمالی انجام دادند و با سرکوب شورشیان، روستاهای منطقه را پاکسازی کردند. پس از این عملیات، چند پایگاه در منطقهٔ مکریان شمالی ایجاد شد تا علاوه بر ممانعت از بازگشت گروه‌های ضدانقلاب به روستاهای منطقه، امنیت مطلوب‌تری برای رفت‌وآمد خودروها در جادهٔ مهاباد به میاندوآب برقرار شود.^۱

منطقهٔ محال‌آختاچی بین شهرهای میاندوآب، مهاباد و بوکان قرار دارد و جاده‌های ارتباطی بین این سه شهر از اطراف آن عبور می‌کند. نیروهای ضدانقلاب پس از گریختن از این شهرها، این منطقه را برای استقرارشان انتخاب کرده و روستاهای اطراف را ناامن کرده بودند.

در ۷ تیر ۱۳۶۱، فرماندهان پایگاه‌های سپاه مهاباد و میاندوآب تصمیم گرفتند برای برقراری امنیت در این منطقه، عملیات کنند؛ که به دلیل مصادف شدن با اولین سالگرد انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری اسلامی، شهید بهشتی نام‌گذاری شد. در این عملیات، روستاهای منطقه پاکسازی شدند.

هنوز ۲ ماه از عملیات نگذشته بود که نیروهای ضدانقلاب

۱. اطلس راهنما ۱۲؛ آذربایجان غربی در جنگ با ضدانقلاب و دفاع مقدس، ص ۱۱۰

دوباره به روستاهای منطقه بازگشتند. فرماندهان سپاه با بروز این وضعیت، تصمیم گرفتند با واحدهای عملیاتی سپاه مهاباد و میاندوآب، عملیات دیگری را در این منطقه انجام دهند. عملیات در ۲۴ مهر ۱۳۶۱ آغاز شد و نیروهای خودی با محاصره شورشیان در دور روستای قلقله و باجوند، ۳۰ نفر از آنان را به هلاکت رساندند و ۶ نفر دیگر را اسیر کردند. در این درگیری یک پاسدار شهید و ۲ نفر نیز مجروح شدند.

منطقه منگور، منطقه‌ای کوهستانی در جنوب غربی مهاباد است که در آن عشایر منگور سکونت دارند. افراد این عشیره، از جمله مردم وفادار به جمهوری اسلامی هستند که به دلیل حمایت از نظام، تحت فشار گروه‌های تجزیه طلب قرار گرفتند و مجبور شدند این منطقه را ترک و به شهر مهاباد مهاجرت کنند. بسیاری از مهاجران منگوری، به دلیل احساس قربت به جمهوری اسلامی، به عضویت سپاه و بسیج درآمدند و به مقابله با گروه‌های شورشی پرداختند.

از سوی قرارگاه حمزه، در ۳ مرداد ۱۳۶۲، عملیاتی در منطقه منگور اجرا و طی آن ۳۰ روستای منطقه از کنترل شورشیان خارج شد و ۴۵ نفر از نیروهای تجزیه طلب کشته شدند. در

این عملیات، ۸۰ نفر از نیروهای سپاه، ارتش، ژاندارمری، بسیج و بومی‌هایی که به اسارت گروه‌های تجزیه‌طلب درآمده بودند، آزاد شدند. همچنین انبار بزرگی حاوی هزاران دست لباس و کفش که حکومت بعثی عراق به گروه‌های شورشی اهدا کرده بود، کشف شد و مورد بهره‌برداری نیروهای خودی قرار گرفت.^۱

بدین ترتیب، با آزادسازی مناطق بینابینی، مهاباد و روستاهای اطراف و راه‌های مواصلاتی از ضدانقلاب پاکسازی شد و مردم منطقه توانستند در آرامش به زندگی روزمره خود بپردازند.

۱. اطلس راهنما ۱۲؛ آذربایجان غربی در جنگ با ضدانقلاب و دفاع مقدس، صص ۱۱۲ و ۱۲۶

۵ فصل ششم

تلاش تجزیه‌طلبانه در مناطق کردنشین سبب شد بسیاری از یگان‌های ارتش، سپاه و ژاندارمری در جنگ ضدشورش‌گری درگیر شوند و به عراق اجازه دهند تا از این فرصت استفاده کرده، در شهریور ۱۳۵۹ بخش وسیعی از مناطق مرزی ایران را در جنوب و جنوب‌غربی کشور به اشغال خود درآورد. همزمان با آغاز جنگ و تجاوز عراق به ایران، در شهر مهاباد همچون دیگر شهرهای کردنشین، نیروهای انقلاب بیشتر با تجزیه‌طلبانی که حالا سایه حمایت ارتش عراق را هم بر سر داشتند، مبارزه می‌کردند. بعد از تهاجم عراق به خاک ایران، ضدانقلاب از این فرصت استفاده کرد و دست به اقداماتی چون

گروگان‌گیری زد؛ یا دستبردهای پراکندهٔ چند نفری که به تدریج به حالت تهاجم گروه‌های چند صد نفری درآمد. در ۱۰ مهر ۱۳۵۹، مهاباد همچنان ناآرام‌ترین منطقه بود. با بحرانی شدن اوضاع جنوب کشور به واسطهٔ تهاجم عراق، در روز ۱۴ مهر، یک گردان از عناصر لشکر ۱۶ زرهی هنگام حرکت از مهاباد به میاندوآب که برای مراجعت به قزوین و عزیمت به خوزستان بود، مورد حملهٔ اشرا قرار گرفت؛ ۳ فروند هلی‌کوپتر که این گردان را اسکورت می‌کردند، به وسیلهٔ اشرا گلوله‌باران شد، در نتیجه یک فروند مورد اصابت قرار گرفت و فرود اجباری کرد و ۲ فروند دیگر به ارومیه مراجعت کردند. در این حادثه ۵ نفر از افراد خودی مجروح شدند. همچنین یگانی که برای جایگزینی گردان قبلی از ارومیه به مهاباد اعزام شده بود، مورد حملهٔ افراد ضدانقلاب قرار گرفت و ۹ نفر زخمی شدند.^۱

در ۳۰ مهر ۱۳۵۹، اگر چه تلاش قابل‌ملاحظه‌ای از توپخانهٔ عراق در مناطق درگیر مشاهده نمی‌شد، اما نیروهای

۱. ارتش جمهوری اسلامی ایران در ۸ سال دفاع مقدس، جلد ۵؛ نبردهای غرب کشور، سید یعقوب حسینی و محمد جوادی‌پور، تهران، سازمان عقیدتی سیاسی ارتش جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۳، ص ۱۲۴

ضدانقلاب همچنان در تمام مناطق کردنشین کم و بیش فعال بودند و بیشترین فعالیت آنان در محور مهاباد - نرده بود. در روز ۱۴ آبان ۱۳۵۹، نیروهای ضدانقلاب در مهاباد متمرکز شدند، اما رزمندگان جمهوری اسلامی از وجود این تمرکز به موقع آگاه شدند و مانع موفقیت عوامل ضدانقلاب گردیدند. در طول سال‌های جنگ تحمیلی، ضدانقلاب و تجزیه‌طلبان، نهایت همکاری را با ارتش بعث عراق برای درگیر نگه داشتن واحدهای عملیاتی سپاه و ارتش در مناطق کردنشین انجام دادند. حکومت صدام نیز از هیچ‌گونه جنایتی در مناطق کردنشین ایران، به‌ویژه بمباران شهرها و تخریب روستاها و آواره کردن مردم‌گرد، فروگذار نکرد. در دوران جنگ تحمیلی، هواپیماهای عراق ۱۳ بار مهاباد را بمباران کردند که بر اثر آن ۸۰ نفر شهید و ۳۳۶ نفر مجروح شدند.^۱

در سال ۱۳۶۲، بعد از این که ایران توانست چندین عملیات موفقیت‌آمیز را علیه عراق در جبهه‌های جنوب به انجام برساند، رژیم صدام آتش کینه خود را بر سر مهاباد ریخت و این شهر

۱. اطلس راهنما ۱۲؛ آذربایجان غربی در جنگ با ضدانقلاب و دفاع مقدس، ص ۶۲

را بمباران کرد.^۱ اما بدترین خاطره مردم مهاباد مربوط به بمباران ۲۳ بهمن ۱۳۶۵ است. روز تلخ و دردناکی که هیچ‌گاه از ذهن مردم این شهرستان پاک نمی‌شود. ساعت ۱۲ ظهر آن روز، رژیم بعثی با اعزام دو فروند میگ، چند منطقه از شهر مهاباد را بمباران کرد که به شهادت ۴۲ تن انجامید؛ طی این جنایت خانواده‌هایی حتی ۵ عضو خود را در یک روز از دست دادند.

«من به عنوان گزارشگر صدا و سیمای مهاباد، چند دقیقه بعد از بمباران به محل رسیدم، ۳ کوچه نزدیک به هم در اطراف میدان استقلال مهاباد که بیش از ۶۰ خانه مسکونی در آن واقع بودند، در حمله جنگنده‌های عراقی تخریب شده و ۴۲ تن از هموطنان که بیشتر آن زن و کودک بودند، شهید شدند. این آمار سوای کسانی است که بر اثر این بمباران و انفجارها دچار بیماری‌های روحی و روانی شدند.»^۲

جنگ تحمیلی پایان یافت. اکنون مهاباد به عنوان یکی از شهرهای زیبای کردستان، همه ساله میزبان هزاران گردشگری

۱. خبرگزاری کردپرس www.kurdpress.com

۲. www.mihabad.blogfa.com

است که به این شهر وارد می شوند. مهاباد گرچه خاطرات تلخ
بسیاری را به یاد دارد، اما سرافراز و شاد، به روی هر میهمانی
لبخند می زند.

منابع

آذرخش مهاجر؛ سرگذشت ایثار و پیکار احمد متوسلیان، حسین بهزاد، تهران، نشر

غنچه، ۱۳۸۲

آن‌ها خودی نبودند، رحمان قضا، تهران، اطلاعات، ۱۳۸۹

ارتش جمهوری اسلامی ایران در ۸ سال دفاع مقدس، جلد ۵؛ نبردهای غرب کشور،

سید یعقوب حسینی و محمد جواد پور، تهران، سازمان عقیدتی سیاسی ارتش جمهوری

اسلامی ایران، ۱۳۷۳

اطلس راهنما ۱۲؛ آذربایجان غربی در جنگ با ضدانقلاب و دفاع مقدس، رضا صادقی،

تهران، رشديه، ۱۳۹۱

امیر خستگی ناپذیر؛ زندگی‌نامه سرلشکر شهید ولی‌الله فلاحتی، احمد حسینی، تهران،

مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۰

اوج مظلومیت؛ مستندی از جنایات ضدانقلاب در مناطق بحران‌زده غرب و شمال‌غرب

کشور پس از پیروزی انقلاب اسلامی، جواد استکی، مهدی داوری و بتول احمدی،

اصفهان، ستارگان درخشان، ۱۳۹۲

بحران بالا می‌گیرد: روایت ناآرامی‌های مناطق کردنشین، جعفر شیرعلی‌نیا و یزدان

کریمی، تهران، فاتحان، ۱۳۸۹

تا همیشه ققنوس: زندگی‌نامه‌ی داستانی سرلشکر پاسدار شهید محمد بروجردی پس از

انقلاب، گردآورنده و بازآفرینی حسین مسجدی، تهران، نشر شاهد، ۱۳۸۰

چپ در ایران به روایت اسناد ساواک، جلد ۱؛ حزب دموکرات کردستان، تهران، مرکز

بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸

خاطرات سرهنگ محمد مهدی کتیه، تدوین محمدرضا سرابندی، تهران، مرکز اسناد

انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲

خاطرات غنی بلوریان، تاله کوک، ترجمه‌ی رضاخیری مطلق، تهران، خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۹

خبرنگار جنگی؛ خاطرات مریم کاظم‌زاده، به کوشش رضا رئیسی، تهران، یادبانو، ۱۳۸۲

روایت مجاهدت‌های خاموش آذربایجان غربی، مسعود یاران، تهران، نیروی مقاومت بسیج

روز شمار جنگ ایران و عراق؛ پیدایش نظام جدید، هادی نخعی و حسین یکتا، تهران،

مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ، ۱۳۷۵

روزهای سخت نبرد؛ خاطرات و زندگی سردار شهید حاج مهدی کازرونی، احمد عربلو،

کرمان، لشکر ۴۱ ثارالله، ۱۳۷۶

ستاره‌ی من؛ خاطرات و زندگی سردار شهید حمید عرب‌نژاد جانشین محور عملیاتی لشکر

۴۱ ثارالله، راضیه تجار، کرمان، لشکر ۴۱ ثارالله، ۱۳۷۶

کردستان، دکتر مصطفی چمران، تهران، بنیاد شهید چمران، چاپ سوم، خرداد ۱۳۷۴

کردستان، امپریالیزم و گروه‌های وابسته، تهران، دفتر سیاسی سپاه پاسداران، انتشارات

سپاه پاسداران، چاپ سوم، دی ۱۳۵۹

گویش کردی مهاباد، ایران کلباسی، تهران، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی ۱۳۸۵
مهتاب حَین؛ روایت شفاهی فرمانده بسیجی سردار حسین همدانی از انقلاب،
کردستان و دفاع مقدس، حسین بهزاد، تهران، فاتحان، ۱۳۸۹

ناگفته‌های جنگ؛ خاطرات سپهبد شهید علی صیاد شیرازی، تدوین احمد دهقان،
تهران، سوره مهر، چاپ ششم، ۱۳۸۱

نورالدین پسر ایران؛ خاطرات سیدنورالدین عافی، معصومه سپهری، تهران، سوره مهر، ۱۳۹۰
یادداشت‌های سفر شهید صیاد شیرازی (مأموریت‌های میدانی گروه معارف)، محسن
کاظمی، تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ارتش جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۷۸
مجله جهاد، شماره ۲۳، آذر ۱۳۶۰

مجله جهاد، شماره ۲۴، دی ماه ۱۳۶۰

مجله شاهد یاران، شماره ۶۶

سایت دانشگاه آزاد مهاباد www.iaumahabad.ac.ir

پرتال شهرداری مهاباد www.mahabadcity.ir

خبرگزاری کردپرس www.kurdpress.com

گزارش ایستگاه هواشناسی مهاباد www.irimo.ir

سایت تبیان www.tebyan.net

پایگاه اینترنتی مرکز آمار ایران www.amar.org.ir

سایت مرکز اسناد انقلاب اسلامی www.irdc.ir

سایت استانداری آذربایجان غربی www.ostanag.gov.ir

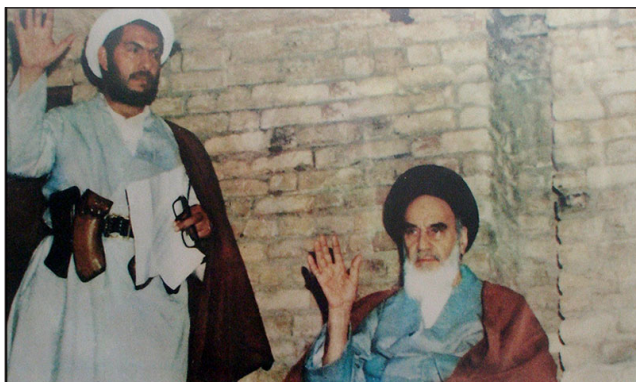
خبرگزاری کردپرس www.kurdpress.com

www.armancenter.com

www.mihabad.blogfa.com

مصاحبهٔ ابن رسول، فرمانده سابق سپاه مهاباد در موزهٔ دفاع مقدس

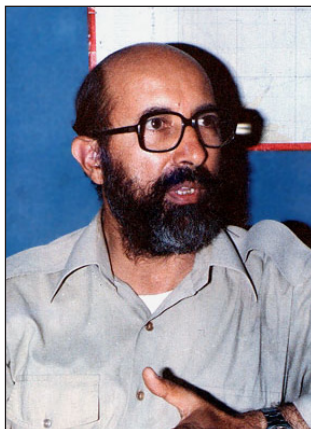




حجت الاسلام والمسلمین حسینی در کنار امام خمینی (ره)



حجت الاسلام والمسلمین حسینی در کنار امام خامنه ای (مدظله العالی)



شهید دکتر مصطفی چمران



شهید محمود کاوه



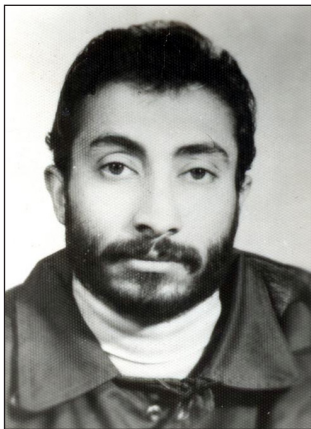
شهید محمد بروجردی



شهید تیمسار ولی اله فلاهی



شهید احمد متوسلیان



شهید اصغر وصالی



شهید مهدی امینی



شهید ولی اله فلاحی

قطعه‌ای از آسمان

از مجموعه
کتاب‌های

یادمان جنوب	۱- ارونند • ۲- آبادان • ۳- خرمشهر • ۴- شلمچه ۵- طلائییه • ۶- هویزه • ۷- بستان • ۸- سوسنگرد ۹- دهلاویه • ۱۰- شوش • ۱۱- اهواز • ۱۲- دزفول ۱۳- دوکوهه • ۱۴- فکه • ۱۵- دشت عباس • ۱۶- چزابه ۱۷- زید • ۱۸- جزیره مینو • ۱۹- ابوقریب و شرفانی ۲۰- جاده اهواز-خرمشهر • ۲۱- گلف (پایگاه منتظران شهادت) ۲۲- شرق کارون
عرب و میان‌های یادمان‌های	۱- دهلران • ۲- میمک • ۳- مهران • ۴- نفت شهر ۵- گیلانغرب • ۶- پادگان ابوذر • ۷- سرپل ذهاب ۸- قصر شیرین • ۹- تنگه مرصاد • ۱۰- کرمانشاه ۱۱- پاوه • ۱۲- سومار • ۱۳- چنگوله و چیلات ۱۴- بازی دراز
یادمان‌های شمالغرب	۱- سنندج • ۲- مریوان • ۳- بانه • ۴- سردشت • ۵- مهاباد ۶- نوسود • ۷- بوالحسن • ۸- بلفت - دوپازا ۹- پیرانشهر • ۱۰- اشنویه